

تأملی در موضوع علم جغرافیا

دکتر محمود واثق - استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران

دکتر مرجان بدیعی ازندهای - استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران

دکتر لطف الله نبوی - دانشیار فلسفه، دانشگاه تربیت مدرس

احمد محمدی - دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۱/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۲۴

چکیده

بر اساس تعریف علمای علم منطق، موضوع یک علم عبارت از آن چیزی است که در آن علم از احوال و عوارض ذاتی و بی‌واسطه آن بحث می‌شود. عوارض ذاتی به آن دسته از صفات اشیاء و پدیده‌ها گفته می‌شود که مستقیماً از ذات پدیده یا شیء برمی‌خیزند و در موجودیت خود نیازمند هیچ واسطه‌ای نمی‌باشند. به‌طور مثال، صفاتی چون رشد و تغذیه در زمره صفات ذاتی موجودات جاندار بوده و مستقیماً به ذات آن‌ها وابسته‌اند. همچنین صفت نطق (تفکر) در انسان، صفتی است که به‌طور مستقیم به ذات انسان وابسته است. در حالی که وقتی به صفت نویسنده در مورد انسان اشاره می‌شود، این صفت با واسطه صفت تفکر و نطق به انسان نسبت داده می‌شود. صفاتی نظیر وحدت و کثرت، حادث و قدیم، مجرد و مادی و نظایر این‌ها، در زمره صفات ذاتی هستی به‌شمار می‌روند اما صفاتی چون سنگین یا سبک، سرد یا گرم جزو صفات باواسطه هستی محسوب می‌شوند؛ زیرا هستی ذاتاً سنگین یا سبک، سرد یا گرم و ... نیست و این صفات صرفاً از طریق واسطه‌ای به نام جسم به هستی نسبت داده می‌شود. مطابق بیان فوق آن دسته از علوم که به مطالعه پدیده‌ها و اشیاء حقیقی که واجد ذات هستند، می‌پردازند؛ در زمره علوم حقیقی قرار می‌گیرند؛ نظیر فلسفه، ریاضیات و منطق. روشن است این دسته از علوم به دلیل پرداختن به هستی‌های دارای ذات، واجد موضوع می‌باشند. اما آن گروه از علوم که به مطالعه در احوال پدیده‌های فاقد ذات می‌پردازند، جزء علوم اعتباری محسوب می‌شوند؛ نظیر علوم اجتماعی و از جمله علم جغرافیا. در علمی نظیر جامعه‌شناسی و جغرافیا، پدیده‌هایی همچون جامعه، کشور، ملت، دولت، سازمان‌ها و نهادها، فضاها و نظایر آن‌ها که پدیده‌هایی برساخته و اعتباری بوده و فاقد ذات هستند، مورد مطالعه قرار می‌گیرند. شکی نیست که پدیده‌های فاقد ذات، به طریق اولی فاقد صفات ذاتی نیز هستند و از آنجا که در تعریف موضوع یک علم، پرداختن به صفات

ذاتی پدیده مورد مطالعه آن علم شرط اصلی است، لذا با فقدان ذات و ایضاً صفات ذاتی، به خودی خود موضوع نیز منتفی خواهد شد. بر این اساس می‌توان گفت علم جغرافیا به دلیل مطالعه پیرامون پدیده‌های فاقد ذات (اعتباری)، فاقد موضوع می‌باشد. هدف اصلی این مقاله تحقیق و بررسی پیرامون این مسئله است. واژه‌های کلیدی: ذات، صفات ذاتی، موضوع علم، علوم حقیقی، علوم اعتباری، غایت علم، جغرافیا.

مقدمه

از جمله موضوعاتی که جایگاه مهمی در مباحث علم منطق دارد، مبحث «تعریف» است. تعریف مهم‌ترین عمل ذهن بر روی مفاهیم و تصوّرات است. بحث تعریف پیشینه‌ای بیش از خود علم منطق دارد. ارسطو می‌گوید: دو پیشرفت در علم هست که به حق می‌توانیم به سقراط نسبت دهیم، نخست به‌کار گرفتن استدلال‌های استقرایی و دوّم ارائه تعاریف کلی. از نظر منطق‌دانان مسلمان نیز تعریف یکی از بخش‌های نه‌گانه منطق به‌شمار می‌رود و بعدها این بحث به قدری اهمیت یافت که آنان عملاً تقسیم دو بخشی از منطق (منطق تعریف و منطق حجّت) را پذیرفتند. در مغرب زمین، تأکید بر اهمیت وضوح زبانی ابتدا در دکارت و بعدها در میان فیلسوفان تجربی مسلک انگلیسی مشاهده می‌شود. این سنت، یعنی توجه به کارکرد دقیق الفاظ و مفاهیم بویژه با آثار ویتگنشتاین، تقویت شد و با رواج فلسفه‌های تحلیل زبانی، کمال اهمیت را یافت. امروزه یکی از مسائل مهم فلسفه‌های تحلیلی، بحث تعریف دقیق یا تعیین مراد و تبیین موشکافانه از واژه‌های کلیدی هر بحث می‌باشد (Khandan, 2014: 66-67).

یکی دیگر از مباحث مهم در علم منطق، مبحثی تحت عنوان «تقسیم» است. تقسیم یکی از انواع مهم تفکّر در حوزه «تصوّرات» است که بیشترین نقش را در شناخت انواع حقایق ایفا می‌کند (Ibid: 52). از جمله متفرّعات بحث تقسیم که کاربرد فراوانی در زمینه‌های مختلف دارد، موضوع «طبقه‌بندی» است. طبقه‌بندی زمانی مطرح می‌شود که تعدادی مفاهیم مرتبط با هم را در اختیار داریم (Ibid: 41). هم مبحث تقسیم و هم مبحث طبقه‌بندی، پیوند نزدیکی با بحث تعریف دارند. چرا که برای تقسیم و طبقه‌بندی مفاهیم، موضوعات، اشیاء و ... پیش از هر چیز، نیازمند در اختیار داشتن تعریفی جامع و کامل از آن‌ها هستیم. به عبارت روشن‌تر، تعریف یکی از معیارهای لازم برای تقسیم و طبقه‌بندی بویژه در حوزه مفاهیم و موضوعات علمی است؛ و از

آن میان، پایه اصلی برای طبقه‌بندی علوم محسوب می‌شود. از جمله معیارهای لازم برای طبقه‌بندی علوم، ارائه تعریف هر علم و تعیین «موضوع و قلمرو» آن است.

سنت و معیار غالبی که در طبقه‌بندی علوم در میان حکما و منطقدانان از گذشته تا کنون متداول بوده است، طبقه‌بندی علوم بر اساس موضوع آن‌ها بوده و از این‌رو، تعریف هر علمی غالباً بر اساس «موضوع» آن علم صورت گرفته است (Mostaghimi, 2008: 179 & Maftuni, 2008: 6). هر چند تکیه بر موضوع برای تعریف و طبقه‌بندی علوم از قدمت و سابقه طولانی برخوردار است، لیکن باید توجه داشت که به‌کارگیری این معیار برای تعریف همه علوم کارساز نمی‌باشد؛ زیرا تعریف یک علم بر اساس موضوع آن زمانی امکان‌پذیر است که اولاً علم مورد نظر جزء علوم حقیقی بوده و پدیده‌های مورد مطالعه آن، واجد ذات و صفات (عوارض) ذاتی باشند. ثانیاً علمی که بر اساس موضوع، تعریف و طبقه‌بندی می‌شوند، دست‌کم سه ویژگی اساسی دارند که عبارتند از: ۱- کلی بودن مسائل و احکام آنها ۲- ضروری و دائمی بودن رابطه موضوع و محمول در قضایای این علوم ۳- برهانی بودن آنها (Soroush, 1995: 68-71 & Kakaie, 2005: 76-77). به همین دلیل، آن دسته از علمی را که اولاً پدیده‌های مورد بررسی آن‌ها غیرحقیقی هستند و ثانیاً فاقد سه ویژگی فوق می‌باشند، نمی‌توان بر اساس موضوع، تعریف و طبقه‌بندی نمود. این دسته از علوم را که به «علوم اعتباری» معروفند باید بر اساس معیارهای دیگری تعریف و طبقه‌بندی کرد (Mostafavi Fard, 2016: 133). به‌طور کلی برای تعریف و طبقه‌بندی علوم، دست‌کم سه معیار وجود دارد. این معیارها عبارتند از: ۱- موضوع ۲- غایت (کارکرد) ۳- روش (Mesbah Yazdi, 2013: 76-77 & Soroush, 2014 A: 24) و همان‌طور که بیان شد، تعریف به موضوع، صرفاً مخصوص علوم حقیقی نظیر فلسفه، منطق، ریاضیات و علوم طبیعی می‌باشد و شامل علوم اعتباری نظیر علوم اجتماعی و از جمله جغرافیا نمی‌شود. این مسئله دو دلیل اساسی دارد؛ دلیل اول آن است که مطابق تعریف منطقی، موضوع عبارت است از توصیفاتی که در مورد صفات ذاتی یک پدیده حقیقی نظیر آب، هوا، خاک، کوه، رودخانه، جنگل و نظایر آن‌ها صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر، موضوع آن چیزی است که درباره ویژگی‌های ذاتی یک شیء بحث می‌کند. واضح

است، صفات ذاتی زمانی معنا دارد که، ذاتی در کار باشد حال آن که در علوم اعتباری همچون جامعه‌شناسی، اقتصاد، حقوق، جغرافیا و به‌طور کلی علوم اجتماعی، پدیده‌های مورد بررسی شامل پدیده‌هایی اعتباری و برساخته هستند نظیر جامعه، کشور، دولت، ملت، قوانین اجتماعی، نهادها و سازمان‌ها، مکان‌ها، فضاها، جغرافیایی و ... شکی نیست این پدیده‌ها ذات و جوهری ندارند که به دنبال آن صفات ذاتی داشته باشند که این صفات موضوع بحث این دسته از علوم قرار بگیرند. به همین دلیل، علوم اجتماعی و اعتباری نظیر جغرافیا فاقد موضوع هستند. دلیل دوّم مطلب آن است که، علوم موضوعی (علوم حقیقی) واجد سه ویژگی کلیت احکام و مسائل، دوام و ضرورت نسبت موضوع و محمول و سرانجام، دارای ویژگی برهانی هستند؛ حال آن که علوم اعتباری و اجتماعی، فاقد این ویژگی‌ها می‌باشند (Kakaie, 2005: 74-77 & Mostafavi Fard, 2016: 133 & Bidhendi, 1995: 59 & Safdari Niak, 2006: 57).

هر چند که این مطالب برای کسانی که با مبانی اولیه علم منطق آشنایی دارند مطلبی روشن و آشکار است، لیکن طرح چنین مسئله‌ای برای کسانی که آشنایی کافی با این موضوعات ندارند، غالباً موجب بروز حیرت و حتی نگرانی می‌گردد. این نگرانی عمدتاً ناشی از این تصور سنتی و نادرست است که، گویا هر علمی باید موضوعی داشته باشد و در غیراین صورت، موجودیت آن علم زیر سؤال رفته و حتی از میان می‌رود (Mostafavi Fard, 2016: 134-135). به همین جهت، غالباً افراد تصور می‌کنند اگر بپذیریم علوم اجتماعی و در این بین علم جغرافیا موضوع ندارد، در آن صورت موجودیت و بقای این علم با تردیدهای جدی و ویران‌گر مواجه شده و این علوم از هم پاشیده خواهند شد. حال آن که برای تعریف دقیق علوم اجتماعی و از جمله جغرافیا و تضمین بقا و حتی تقویت و ابقای جایگاه و منزلت آن، لازم است دست از اصرار برای تراشیدن موضوع برای آن‌ها برداشته و به جای موضوع، این علوم را که ماهیتی کارکردی دارند، بر اساس غایت آن‌ها تعریف کنیم (Hassanzadeh, 2004: 133-135). زیرا تعریف و حفظ انسجام علوم اجتماعی و نیز جغرافیا از طریق غایت و کارکرد آن، واجد مزایای منطقی و کاربردی بیشتری از تعریف موضوعی برای این رشته‌هاست و می‌تواند این علوم را از رکود و بحران فلسفی کنونی رهایی بخشد (Hassani, 2003: 71).

- بر اساس این مقدمه، مقاله حاضر با روش تحلیل منطقی و در خصوص علم جغرافیا، دو هدف اساسی را دنبال می‌کند:
- هدف اول: ارائه پاسخی درخور برای پرسش‌های زیر است:
- ۱- چرا علم جغرافیا موضوع ندارد.
 - ۲- آیا فقدان موضوع برای جغرافیا، موجودیت، وحدت و انسجام مسائل این علم و در نهایت بقای آن را با مشکل مواجه می‌سازد؟
 - ۳- داشتن موضوع برای جغرافیا مزیت است یا نقطه ضعف؟
 - ۴- آیا جایگزینی «غایت و کارکرد» به جای «موضوع» می‌تواند بقا و جایگاه این علم را در میان سایر علوم تأمین و تضمین نماید؟
 - ۵- تکیه بر عنصر غایت و کارکرد در تعریف و صورت‌بندی علم جغرافیا چه مزیت‌هایی بر تعریف موضوعی این رشته دارد؟
 - ۶- مفاهیم، تعاریف و مطالعات نظری چه جایگاهی در علم جغرافیا دارند؟
- هدف دوم: ارائه صورت‌بندی منطقی، مستدل و قابل دفاع از علم جغرافیا

روش پژوهش

پژوهش حاضر به دلیل ماهیت فلسفی و منطقی خود، در زمره تحقیقات نظری و بنیادی می‌باشد. این پژوهش مبتنی بر شیوه توصیفی - تحلیلی (منطقی) بوده و تحلیل‌های آن بر اساس استدلال و براهین منطقی صورت گرفته است. به همین جهت، مباحث و مطالب این مجموعه، از نوع اسنادی و کتابخانه‌ای به حساب می‌آیند.

مفاهیم نظری

۱- ذات

ذات^۱ در لغت به معنای حقیقت هر چیز، نفس هر شیء، هستی، عین، صاحب، جسم، جوهر،

۱. Essence

گوهر، فطرت و جبَّت آمده است (Moein, Essence Entry). فلاسفه و منطق‌دانان نیز، ذات را حقیقت و جوهر یک شیء و پدیده می‌دانند و گاهی از آن به ماهیت (چیستی) نیز یاد می‌کنند. اصطلاح ذات در فلسفه و منطق کاربرد زیادی دارد و بسته به موارد کاربرد آن، معانی متفاوتی برای آن در نظر می‌گیرند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱- گاهی ذات را به معنی ماهیت یک شیء به کار می‌برند (Sajadi, 1959: 140). در این معنا، ذات یعنی آنچه چیستی شیء به آن است. به عبارت دیگر، به خصوصیتاتی از هر چیز اطلاق می‌شود که اگر از میان بروند، دیگر آن چیز (شیء) وجود نخواهد داشت. بنابراین، منظور از ذات در این جا؛ حقیقت شیء (ماهیت) است که در مقابل وجود شیء قرار می‌گیرد (Saliba, 1987: 357).

۲- ذات به معنی چیزی که قائم به خود است. به عبارت روشن‌تر، ذات چیزی است که قائم به خود است و در مقابل آن عَرَض قرار دارد؛ یعنی چیزی که قائم به خود نیست. مانند این که بگوییم جسم ذات است و رنگ جسم؛ عَرَض آن، زیرا جسم برای موجودیت خود به چیزی دیگری وابسته نیست در حالی که رنگ در تحقق خود نیازمند جسم است.

۳- ذات، موجودیتی مرکب از جنس و فصل است. به عبارت دیگر، جنس و فصل هر چیزی را روی هم ذات آن چیز می‌گویند که در واقع همان ماهیت و حقیقت اصلی شیء است (Saliba, 1991: 230-231).

۲- عوارض ذاتی (صفات ذاتی)

هر شیء واجد ذات، دارای دو دسته صفات و ویژگی است: ۱- ویژگی‌های ذاتی که مستقیماً از ذات شیء ناشی می‌شود و تمام یا بخشی از آن را در بر می‌گیرند. به طور مثال، ویژگی بُعد برای جسم، سیالیت برای آب، تغذیه و رشد برای موجود زنده، نطق (تفکر) برای انسان، و ویژگی‌هایی چون وحدت و کثرت، حادث و قدیم، مجرد و مادی و ... در ردیف صفات و عوارض ذاتی به ترتیب برای جسم، آب، جانداران، انسان و هستی محسوب می‌شوند. بدیهی است فقدان یا زایل شدن این دسته از صفات، موجب زوال شیء و ذات می‌گردد. اما دسته دوم از صفات اشیاء

صفاتی هستند که مستقیماً از ذات و حقیقت آن‌ها سرچشمه نمی‌گیرند؛ بلکه در اثر ترکیب و مجاورت اشیاء با یکدیگر، عارض آن‌ها می‌شوند و از این رو این دسته از صفات را صفات عارضی غیرذاتی یا باواسطه می‌نامند. به‌طور مثال؛ صفاتی همچون نویسنده برای انسان، سنگین یا سبک برای هستی، سرخ یا آبی برای گیاه و ... صفاتی هستند که به کمک واسطه‌هایی به انسان، هستی و گیاه نسبت داده می‌شوند مثلاً صفت گرم یا سرد را نمی‌توان مستقیماً به هستی نسبت داد؛ زیرا برای این نسبت، لازم است واسطه‌ای به نام جسم باشد تا از طریق آن بتوان صفت سرد یا گرم را به هستی منسوب نمود (Soroush, 1995: 65-67).

جدول شماره ۱: صفات و ویژگی‌های اشیاء

ذات شیء	صفات و عوارض ذاتی (بی‌واسطه)	صفات و عوارض غیرذاتی (باواسطه)
هستی	وحدت، کثرت، ثابت، متغیر، مجرد، مادی	نرم، سنگین، دراز، کوتاه
جسم	بُعد	شکل، اندازه، گرم، سرد، قرمز
انسان	تفکر، رشد، تغذیه، تولید مثل	شاد، غمگین، غنی، فقیر، باسواد، هنرمند
حیوان	تغذیه، رشد، حرکت، تولید مثل	بزرگ، کوچک، دونه، چرنده

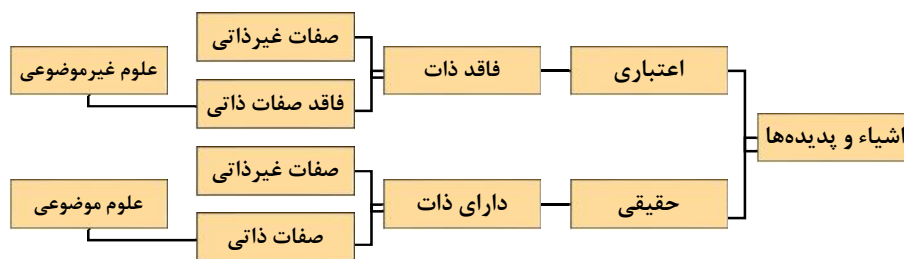
(By the Authors)

۳- موضوع علم

مطابق نظر فلاسفه و منطق‌دانان، موضوع یک علم عبارت از آن چیزی است که در آن علم دربارهٔ عوارض و صفات ذاتی آن بحث می‌کند (Ejeii, 2014: 16). تعبیر ارسطویی این سخن چنین است: «موضوع کل علم مایباحت فیہ عن عوارض الذاتیه» (Metaphysics, 64: 997 a). به‌طور مثال وقتی در زیست‌شناسی، موجود زنده به‌عنوان موضوع این علم در نظر گرفته می‌شود؛ مقصود آن است که در این علم به بررسی صفات ذاتی موجود زنده می‌پردازیم، صفاتی همچون تغذیه، رشد، حرکت، تولید مثل و ... یا هنگامی که در فلسفه، هستی را موضوع این علم در نظر می‌گیریم؛ بدان معناست که، عوارض و صفات ذاتی و بی‌واسطهٔ هستی نظیر وحدت، کثرت، ثبات، تغییر، مجرد، مادی، حادث، قدیم و نظایر این‌ها را مورد مطالعه قرار می‌دهیم. ایضاً در انسان‌شناسی نیز صفاتی چون، تفکر، رشد، حرکت و نظایر آن‌ها را که در زمرهٔ صفات ذاتی انسان هستند مورد

بحث و مطالعه قرار می‌دهیم. حاصل سخن آن‌که از دیدگاه منطقی، موضوع عبارت است از بحث پیرامون صفات و عوارض ذاتی و بی‌واسطهٔ اشیاء و پدیده‌ها.

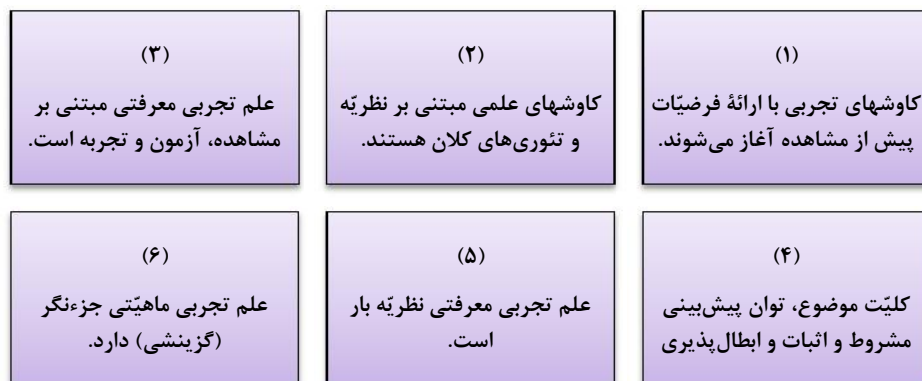
در اینجا ذکر دو نکته بسیار ضروری است: نکتهٔ اول آن است که موضوع یک علم، صرفاً در رابطه با «صفات و عوارض» ذاتی اشیاء مطرح می‌شود نه با ذات اشیاء. به همین جهت در مطالعات علمی (علوم تجربی)، مستقیماً با اشیاء سروکار ندارند بلکه ویژگی‌ها و صفات ذات اشیاء را مورد بررسی قرار می‌دهند (Soroush, 1995: 74). نکتهٔ دوم آن است که موضوع فقط در آن دسته از علوم قابل طرح است که پدیده‌ها و اشیاء مورد مطالعهٔ آن علوم، واجد ذات و به تبعیت از آن، واجد صفات ذاتی باشند. بنابراین تنها علوم حقیقی که پدیده‌های مورد بررسی آن‌ها مستقل از خواست و ارادهٔ انسان، موجود هستند دارای ذات بوده و لذا دارای صفات ذاتی و موضوع می‌باشند. بر همین اساس چون علوم غیرحقیقی (علوم اعتباری) نظیر علوم اجتماعی، پدیده‌های غیرحقیقی و برساختهٔ انسان (اعتباری) را که فاقد ذات هستند، مطالعه می‌کنند، لذا نمی‌توانند دارای موضوع باشند زیرا موضوع زمانی معنا دارد که اولاً ذاتی در کار باشد و ثانیاً صفات ذاتی مطرح گردد (Kakaie, 74-75 & Mostafavi Fard, 133 & Bidhendi, 1995: 59).



نمودار شمارهٔ ۱: اشیاء و پدیده‌های دارای ذات و فاقد ذات (By the Authors)

۴- مفهوم علم

کلمه علم مأخوذ از واژه لاتین Scientia (ساینتیا) به معنای دانش و معرفت (Knowledge) است (Laydman, 2014: 21). این واژه خود مأخوذ از Scire به معنای آموختن و دانستن می باشد (Habibi, 2013: 34). امروزه در زبان فارسی و عربی کلمه علم در دو معنای متفاوت به کار برده می شود که عبارتند از: ۱- در معنای اصلی و نخستین، علم در برابر ندانستن است. به همه دانستنی ها صرف نظر از نوع آنها، علم می گویند و عالم کسی را می گویند که جاهل نیست. مطابق این معنا، اخلاق، ریاضیات، فقه، دستور زبان، مذهب، زیست شناسی و نجوم همه علم اند و هر کس یک یا چند رشته از آنها را بداند، عالم دانسته می شود. در این معنا، علم در برابر جهل قرار می گیرد و کلمه Knowledge در انگلیسی و Connaissance در فرانسه معادل این معنای علم اند. ۲- کلمه علم در معنای دوم، منحصرأ به دانستنی هایی اطلاق می شود که تجربه مستقیم حسی در «داوری یا گردآوری شان» دخیل باشد. علم در اینجا در مقابل جهل قرار نمی گیرد بلکه در برابر همه دانستنی هایی قرار می گیرد که آزمون پذیر نیستند. اخلاق، متافیزیک، عرفان، منطق، فقه، بلاغت، اصول و ... همه بیرون از علم در معنای دوم آن قرار می گیرند و همه به این معنا غیر علمی اند. کلمه Science در انگلیسی و فرانسه معادل این معنای علم اند و لذا علم در این معنا، بخشی از علم به معنای اول را تشکیل می دهد و این همانا علوم تجربی می باشد (Soroush, 2014 b: 1-2). فلاسفه علم برای «معرفت تجربی» خصوصیات را برمی شمارند (Ibid:6-30) که عبارتند از:



نمودار شماره ۲: ویژگی‌های علم تجربی (By the Authors)

۵- طبقه‌بندی علوم

سؤالی که در ابتدا در مورد طبقه‌بندی علوم مطرح می‌شود این است که اساساً انگیزه جداسازی علوم از یکدیگر چیست؟ در این رابطه موارد زیر مطرح می‌شود: ۱- حصول احاطه ذهن به موقعیت هر علمی در نسبت با سایر علوم و درک اجمالی روابط علوم با یکدیگر، چه در غیر این صورت نسبت میان علوم مختلف با یکدیگر بر آدمی مجهول می‌ماند و ذهن او در شناخت جایگاه علوم و نسبت متقابل‌شان با یکدیگر دچار پریشانی می‌شود لذا طبقه‌بندی هم وقوف به وحدت علم را ممکن می‌سازد و هم ما را نسبت به چگونگی تقسیم علوم به شاخه‌های مختلف و نسبت به قرب و بعد آن شاخه‌ها با یکدیگر آگاه می‌سازد. ۲- طبقه‌بندی می‌تواند در نحوه آموزش علوم مختلف و تقدّم و تأخّر آموختن آن‌ها نیز مؤثر باشد. ۳- از جهت عملی هم مفید است زیرا ترتیب کتب و مقالات و تنظیم فهرست آن‌ها در کتابخانه‌ها و تهیه نرم‌افزارهای اطلاع‌رسانی آسان می‌شود. ۴- مسائل یک علم در علوم دیگر تکرار نمی‌شود (Rezai, 2004: 145).

۵- طبقه‌بندی علوم همانند نقشه‌ای راهنما، شناسایی عناوین کلی علوم را برای کسانی که می‌خواهند علم مورد استعداد و علاقه خود را پیدا کنند آسان می‌گرداند. ۶- طبقه‌بندی علوم ما را از سیر و چگونگی پیشرفت دانش و معرفت بشری آگاه کرده و در تاریخ علم اطلاعات شایسته‌ای را به ما ارزانی می‌دارد (Mostaghimi, 2008: 179).

پس از لزوم دسته‌بندی علوم سؤالی که مطرح می‌شود این است که علوم را بر اساس چه معیار و ملاکی باید طبقه‌بندی کرد. در این راستا علوم را می‌توان با معیارهای مختلفی دسته‌بندی کرد که اهم آن‌ها عبارتند از:

الف) بر اساس موضوع: با توجه به اینکه هر مسئله‌ای، موضوعی دارد و تعدادی از موضوعات در یک عنوان جامعی مندرج می‌شود، آن عنوان جامع را محور قرار می‌دهند و همه مسائل مربوط به آن را زیر چتر یک علم، گردآوری می‌کنند. چنان‌که عدد، موضوع علم حساب، و مقدار (کمیت متصل) موضوع علم هندسه و بدن موضوع علم پزشکی قرار می‌گیرد (Mesbah Yazdi, 2013:76-77 & Soroush, 2014 A :24). گاه از یک موضوع واحد با دو قید مختلف، دو موضوع جدید به دست می‌آید که خود می‌تواند سامان‌ده دو علم جدید باشد. تخصصی‌تر شدن علوم به معنای دقیق‌تر شدن موضوع علوم و دقیق‌تر شدن موضوع علوم، عبارت است از قبول تقییدهای بیشتر برای موضوع و در نتیجه پیدا شدن موضوع‌های جدیدتر (Kakaie, 2005:73).

ب) بر اساس هدف و غایت: در این راستا، فایده و نتیجه‌ای که بر «علوم» مترتب است و هدف و غایتی که فراگیر از آموختن آن‌ها در نظر دارد، ملاک تمایز علوم قرار می‌گیرد. مانند هدف‌های مادی، معنوی، فردی و اجتماعی (Mesbah Yazdi, 2013:76-77 & Soroush, 2014 A :24). رگه‌های اولیه این رویکرد، در اندیشمندان مسلمان را می‌توان در آثار علامه حلی دید. البته گفته شده است، اولین کسی که تمایز علوم را به تمایز اغراض دانسته، میرسید شریف جرجانی بوده و سپس اشخاصی مانند مرحوم آخوند از ایشان تبعیت کرده‌اند (Mostafavi, 2013: 134-135). غایات و اغراض علم بر دو گونه‌اند: ۱- غایات بی‌واسطه و درجه اول، این گونه غایات از مختصات ساختار مسائل و موضوع علم‌اند و خواهی نخواهی بر آن مترتب می‌شوند. ۲- اغراض و غایات درجه دوم و با واسطه که از مختصات ساختار کلی علم نیستند، بلکه این اراده انسان است که با محاسبه اندک مناسبتی می‌تواند چیزی را در جهت غایات خویش به کار گیرد. آنچه که می‌تواند در باب علم در مورد اغراض، مقصود باشد، همان اغراض درجه اول و بی‌واسطه است که برخاسته از ساختار مسائل و موضوع علم‌اند نه غایاتی که ریشه در پیرایه‌های فلسفی، باورهای متافیزیکی، علل روانشناختی، جامعه‌شناختی و در نهایت نیت‌های

شخصی و کنترل‌ناپذیر عالمان دارد (Abedi Shahroudi, 1987: 38). اگر هدف و غایت را معیار تمایز علوم فرض کنیم، این بدان معناست که مسائل متفرق را با هدف و غرضی خاص، در یک علم جای دهیم اما این معیار بیشتر مربوط به «فنون» از یک طرف و «علوم اعتباری» از طرف دیگر است، یعنی در یک فن همهٔ مسائلی را که ممکن است متعلم را در رسیدن به هدفی مشخص و معین، یاری رساند به او یاد می‌دهیم یا آن‌که واضح یک علم اعتباری با توجه به هدفی که دارد، عده‌ای از مسائل را به‌عنوان باید و نباید، جعل و وضع می‌کند و آن‌ها را در یک «علم» قرار می‌دهد. یعنی غایت در اینجا «عمل» است نه صرف «علم». پس این معیار آن‌جا که پای «کشف» در میان است و متعلم هدفی جز دانستن ندارد به کار نمی‌آید و لذا بسیاری از علوم حقیقی را شامل نمی‌شود (Kakaie, 2005: 73).

ج) بر اساس اسلوب و روش تحقیق: بنیانگذار این معیار را باید کانت و به پیروی از او پوزیتیویست‌ها دانست (Mostafavi Fard, 2013: 147). بر این اساس، همهٔ مسائل را نمی‌توان با روش واحدی مورد تحقیق و بررسی قرار داد. لذا در این راستا، همهٔ علوم را با توجه به روش‌های کلی تحقیق، می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: ۱- علوم عقلی: این علوم فقط با براهین عقلی و استنتاجات ذهنی، قابل بررسی هستند مانند منطق و فلسفه ۲- علوم تجربی که با روش‌های تجربی قابل اثبات می‌باشند مانند فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی ۳- علوم نقلی که بر اساس اسناد و مدارک منقول و تاریخی بررسی می‌شوند مانند تاریخ، علم رجال و علم فقه (Mesbah Yazdi, 2013: 76-77 & Soroush, 2014 A : 24). اگر «روش» را معیار تمایز علوم قرار دهیم، آن‌گاه می‌توانیم بگوییم که روش علوم عقلی، «قیاس و برهان»، روش علوم نقلی «نقل و سماع» و روش علوم تجربی «استقراء و تجربه» است. ولی این معیار بسیار کلی است و تنها تمایزی کلی بین علوم برقرار می‌کند و از تمایز بخشیدن به علوم در هر یک از این دسته‌بندی‌ها عاجز است. مثلاً نمی‌تواند حساب را از هندسه، فیزیک را از شیمی و یا فقه را از نحو متمایز کند. به عبارت دیگر، قبل از آن‌که بحث کنیم که به چه روشی می‌خواهیم تحقیق کنیم، باید بحث کنیم که دربارهٔ «چه چیزی» قصد تحقیق داریم، یعنی موضوع علم مقدم بر روش علم است (Kakaie, 2005: 72). به عبارت دیگر، «تمایز روشی» علوم با «تمایز موضوعی» ارتباط

وثیقی دارد (Faramarz Gharamaleki, 1992: 125) و به ملاک بودن موضوع برگشت می‌کند، چون روش و اسلوب تفکر هر علم، از ناحیه موضوع آن علم ناشی می‌گردد (Hassanzadeh, 2004: 134). بدین صورت که اسلوب و روش فکری خاص هر علمی عبارت است از یک نوع ارتباط فکری خاصی که بین انسان و موضوع آن علم باید برقرار شود و بدیهی است که نوع ارتباط فکری بین انسان و شیئی از اشیاء بستگی به نحوه وجود و واقعیت آن شیء دارد، مثلاً اگر شیئی از نوع اجسام است، ناچار باید ارتباط جسمانی و مادی بین انسان و آن شیء برقرار شود و احساس و آزمایش عملی همان ارتباط مادی است که دستگاه فکر با اشیاء پیدا می‌کند و اگر آن شیء وجود نفسانی دارد، باید به مشاهده حضوری و نفسانی که یگانه وسیله ارتباط ذهن با آن شیء است، پرداخته شود و اگر آن شیء کیفیت عقلانی دارد، یعنی حقیقتی است که عقل با اعمال قوه انتزاع آن را یافته است، باید با سبک قیاس و برهان و تحلیل عقلانی مورد بررسی قرار گیرد (Motahari, 2014: 479). همچنین اگر معیار تمایز علوم را «روش» قرار دهیم، تفاوت ذاتی میان علم طبیعی و اجتماعی وجود ندارد. ماهیت هر دو علم در معنای Science با معیار روش، یک نوع است؛ چرا که روش هر دو «تجربه» است (Saei, 2013: 13). امروزه معمولاً طبقه‌بندی با ملاک «روش» آغاز می‌شود، لذا بر اساس روش تحقیق و آزمون، می‌توان طبقه‌بندی زیر را در نظر گرفت (Nabavi, 2010: 211).

جدول شماره ۲: تقسیم‌بندی علوم بر اساس روش

تقسیم‌بندی علوم بر اساس روش	علوم صوری	منطق، ریاضی، آمار و ...	
	علوم قیاسی	علوم طبیعی	فیزیک و مکانیک نظری، کیهان‌شناسی نظری و ...
		علوم اجتماعی- انسانی	جامعه‌شناسی فلسفی، روانشناسی فلسفی، تاریخ نظری، زبان‌شناسی نظری و ...
		علوم فلسفی	فلسفه نظری، معرفت‌شناسی، فلسفه علوم طبیعی، فلسفه علوم اجتماعی، روش‌شناسی و ...
	علوم تجربی	علوم طبیعی	فیزیک تجربی، شیمی، زیست‌شناسی، زمین-شناسی و ...
		علوم اجتماعی- انسانی	جمعیت‌شناسی، مردم‌شناسی، روان‌شناسی بالینی و تجربی، باستان‌شناسی و ...
علوم استنادی	ادبیات، تاریخ‌نگاری، علوم حدیث و ...		

(By the Authors)

این طبقه‌بندی تأکیدی است بر این نکته که روش‌های قیاسی- استدلالی و همچنین روش‌های استقرایی- تجربی، به یکسان در علوم طبیعی و علوم اجتماعی- انسانی اجرا می‌شوند. به این معنا، علم و معرفت در کلیت امر دارای منطق واحدی است و تفکیک‌ها همگی در نهایت به تفکیک‌های منطقی برمی‌گردد (Nabavi, 2010: 211).

د) گاهی نیز تمایز علوم را بر اساس سنخیت مسائل قرار داده‌اند اما این مورد معیار مجزایی نیست چرا که سنخیت بین مسائل، گاه به موضوع آن‌هاست و گاه به غایت آنها (Kakaie, 2005: 72).

شاید ارسطو (۳۸۴-۳۲۲ ق. م) اولین کسی باشد که به‌طور مشخص و معین تقسیم‌بندی از علوم را ارائه کرده است (Hamdollahi Oskoe, 2012: 64). در آثار ارسطو دو گونه ملاک و معیار برای تقسیم‌بندی علوم وجود دارد: ملاک اول، هدف و غایت است و ملاک دوم، کیفیت

و چگونگی «موضوع علم» است. او در ابتدا بر حسب غایت، علوم را به سه دسته ۱- نظری، ۲- عملی، ۳- تولیدی یا صناعی تقسیم می‌کند (Metaphysics, 1025 b & 1064 b). غایت اولیه همه این علوم، «معرفت» است اما در این میان، هدف علوم نظری، حقیقت و شناخت است و در اینجا معرفت از آن نظر که معرفت است، مورد بررسی قرار می‌گیرد و به همین دلیل، علوم نظری را ارزشمندترین علوم می‌داند؛ چرا که هدف، شناخت واقعیت و درک و فهم آن است. هدف معرفت عملی، عمل (انجام یک عمل) و هدف معرفت تولیدی، تولید و ساختن یک اثر است. ملاک این تقسیم‌بندی، به نوعی اعتباری است چرا که علوم مختلف از جهت حقیقت علم (شناخت نظری علل) یکسان‌اند و تفاوتی با یکدیگر ندارند و تنها بر اساس غرض و غایت که امری خارج از ذات علم و مربوط به عالم است، از یکدیگر تمایز می‌یابند (Hamdollahi Oskoe, 2012: 66). سپس ارسطو بر اساس ملاک «موضوع»، این علوم را تقسیم می‌نماید که در این میان، موضوع علوم نظری، امور «کلی و ضروری» است. یعنی اموری که «نمی‌توانند به گونه‌ای دیگر باشند» به عبارت دیگر، مستقل از خواست بشر هستند و آنچه از دست ما برمی‌آید، فقط «بازشناسی» آن‌ها است (Nicomachean Ethics, 1136 b & 1140 a) اما امور عملی و تولیدی مربوط به اموری هستند که وابسته به خواست و اراده انسان‌اند و به همین جهت، ممکن است غیر از آن چیزی باشند که هستند. تمایز میان علوم عملی و تولیدی نیز به این است که در حالیکه تولید، هدفی خارج از خودش دارد، عمل، چنین هدفی ندارد چون عمل خیر خودش هدف و غایت است یعنی موضوع در علوم عملی خود عمل است اما در علوم تولیدی، اثر و محصولی که از عمل به دست می‌آید موضوع بحث است (Nicomachean Ethics, 1140 b). بدین ترتیب، اگر موضوع علم مستقل از اراده انسان باشد، آن علم، نظری خواهد بود و در غیر این صورت، یا علم عملی است یا تولیدی و این معیار برای تقسیم‌بندی، حقیقی و غیراعتباری است. چون خصوصیت و چگونگی موضوع، یک امر واقعی و نفس‌الامری است (Hamdollahi Oskoe, 2012: 67). سپس ارسطو علوم نظری را به سه دسته علم طبیعی (طبیعیات)، ریاضیات و فلسفه اولی (الهیات / تئولوگیا) تقسیم می‌کند و در این میان، «موضوع» علم طبیعی موجوداتی است که مادی و پذیرای حرکت و تغییر هستند و ریاضیات (محض) به بررسی اموری می‌پردازد

که هر چند ثابت‌اند و دچار تغییر و حرکت نمی‌شوند اما مستقل از ماده نیستند. فلسفه اولی نیز به بررسی موجودات نامتحرک و مفارق یا مستقل از ماده می‌پردازد و در بالاترین مرتبه علوم نظری قرار دارد (Metaphysics, 1025 b & 1026 A & 1064 b). علوم عملی نیز چند رشته علمی را در برمی‌گیرد که مهمترین آن‌ها علم سیاست است و علوم لشگرکشی و اقتصاد و بلاغت و فنون و هنرهای دیگر تابع علم سیاست‌اند (Nicomachean Ethics, 1094 b). علوم تولیدی یا صناعی نیز با تولید سروکار دارند نه با عمل، از این حیث که عمل است.

جدول شماره ۳: تقسیم‌بندی علوم از نظر ارسطو

علوم نظری	طبیعیات: مطالعه اشیاى مادی پذیرای حرکت و تغییر	تقسیم‌بندی علوم ارسطو
(مطالعه امور کلی،	ریاضیات: مطالعه اشیاى وابسته به ماده اما تغییرناپذیر و ثابت	
ضروری و مستقل از بشر)(مهمترین علوم)	الهیات(فلسفه اولی): مطالعه اشیاى مستقل از ماده اما تغییرناپذیر و ثابت(والا ترین علم)	
علوم عملی	علم سیاست(مهمترین علم عملی)، علم لشگرکشی(غایت: پیروزی)، علم اقتصاد (غایت: ثروت)، علم بلاغت	
علوم تولیدی	خطابه، جدل	

(By the Authors)

اندیشمندان مسلمان نیز پس از رویارویی با علوم یونانی در همان سده‌های اولیه هجری، به طبقه‌بندی علوم پرداختند. نخستین آن‌ها ابویوسف کندی (۱۸۱-۲۵۸ ه.ق) مشهور به ابوالحکماء است (در فی اقسام العلوم). پس از وی فارابی به این موضوع پرداخت و در ادامه نیز مورد توجه گروه‌های مختلف فکری قرار گرفت (Bouzari Nejhah & Khosravi, 2014:171). فارابی (۲۶۰/۲۵۹-۳۳۹ ه.ق) شاید نخستین کسی است که به تقسیم‌بندی علوم، بر مبنای ابزاری (مقدمه‌ای) و غیرابزاری بودن آن‌ها دست زده است (Saghafi, 2002: 32). او در تقسیم‌بندی خود به موضوع، غایت یا هدف و سودمندی علوم اهمیت می‌دهد (Mostaghimi, 2008: 188). فارابی بویژه در احصاء العلوم (اولین اثر مستقل و مدون در مورد طبقه‌بندی علوم در فرهنگ اسلامی) خود به تقسیم‌بندی علوم و تعاریف و ویژگی‌های هر یک از آن‌ها می‌پردازد و علوم را

به پنج دسته تقسیم می‌کند که عبارتند از: ۱- علم زبان (هفت بخش) ۲- علم منطق (هشت بخش) ۳- علم تعالیم یا ریاضیات (هفت بخش) ۴- علوم طبیعی (هشت بخش) و الهی (سه بخش) ۵- علم مدنی (دو بخش) و فقه (دو بخش) و کلام (دو بخش) (Mohagheg, 1991: 29-30 & Saghafi, 2002: 33-35). فارابی با الهام از ارسطو، موضوع علم را چنین تعریف می‌کند: موضوعات صنعت اموری‌اند که «اعراض ذاتی» در آن‌ها یافت می‌شود و سایر چیزهای مطرح در صنعت به نحوی با آن‌ها مرتبط است (Maftuni, 2008: 9). فارابی در طبقه‌بندی علوم هم ملاک هستی‌شناختی را لحاظ می‌نماید، هم مبنای روش‌شناختی را و هم جنبه‌های کاربردی فردی و اجتماعی را در نظر دارد (Faramarz Gharamaleki, & Maftuni, 2004:49).

ابن سینا (۳۷۰-۴۲۸ ه.ق) دو طبقه‌بندی را در آثار خویش از علوم عرضه کرده است: یکی از آن‌ها طبقه‌بندی معروف اوست که الگوبرداری از طبقه‌بندی ارسطو می‌باشد و او آن را در آثار مشایی خویش پرورده و عرضه کرده است؛ و دیگری، طبقه‌بندی مختار (ابتکاری) اوست که نسبت به طبقه‌بندی ارسطویی‌اش شهرت کمتری دارد و تقریباً تا هنگام کشف و طبع کتاب «منطق المشرقین» او ناشناخته بود و به این دلیل، یا به هر دلیل دیگر، مورد اقبال و عنایت حکیمان پس از او قرار نگرفت (Rezai, 2004: 142). شیخ در طبقه‌بندی ارسطویی خود علوم را ابتدا به دو دسته نظری و عملی تقسیم می‌کند، سپس هر کدام را به سه دسته تقسیم می‌نماید که عبارتند از: ۱- علوم نظری شامل، علم طبیعی (هشت بخش اصلی و هفت بخش فرعی)، علم ریاضی (چهار بخش اصلی و ده بخش فرعی) و علم الهی (پنج بخش اصلی و دو بخش فرعی) ۲- علوم عملی شامل، علم اخلاق، تدبیر منزل و علم سیاست مدن (Ibid:149-153). ابن سینا نیز عامل «موضوع» را وحدت‌بخش مسائل یک دانش و عامل تمایز و تقسیم علوم می‌داند و این همان چیزی است که از عوارض ذاتی آن علم بحث می‌کند (Maftuni, 2008: 12).

جدول شماره ۴: تقسیم‌بندی علوم از نظر ابن سینا

تقسیم‌بندی علوم از نظر ابن سینا	ارسطویی	طبقه بندی	نظری	طبیعی (هشت بخش اصلی و هفت بخش فرعی)، ریاضی (چهار بخش اصلی و ده بخش فرعی)، الهی (پنج بخش اصلی و دو بخش فرعی)		
			عملی	اخلاق، تدبیر منزل، سیاست ملان		
طبقه‌بندی مختار (ابتکاری)			علمی که احکام آنها در همه زمانها ثابت نیست			
			علمی که احکام آنها در همه زمانها ثابت است (حکمت)	شاخه‌های اصلی	آلی	منطق
					غیرآلی (اصالی)	نظری
			شاخه‌های فرعی	طب، کشاورزی، تنجیم و ...	عملی	طبیعیات، ریاضیات، الهیات، علم کلی (امور عامه)
		مدینه، شناخت نبی				

(Rezai, 2004:149-161 & Maftuni, 2008:13)

فرانسویس بیکن (۱۵۶۱-۱۶۲۶) سیاستمدار، حقوقدان، ادیب و فیلسوف تجربی مذهب انگلیسی، طرح تقسیم‌بندی علوم خود را که به طرح دانش بشر معروف است، در کتاب «پیشرفت دانش» خود در سال ۱۶۰۵ ارائه کرد. طبقه‌بندی او را اگر نگوئیم مهم‌ترین، لااقل یکی از مهم‌ترین طبقه‌بندی‌های دانش بشری برآورد می‌کنند (Davoodi, 1992: 97). طبقه‌بندی او مبتنی بر «قوای نفسانی» انسان است. او دوگانگی «نفس و بدن» را پذیرفته و میان نفس «انسانی و حیوانی»، فرق نهاده و نفس انسانی را لاهوتی دانسته که از نفخه الهی نشأت گرفته و نفس حیوانی را ناسوتی دانسته و برای نفس انسانی قوای حافظه (تاریخ)، متخیله (شعر)، عاقله (فلسفه)، فاهمه، اراده و شهوت را برشمرده و سه قوه حافظه، متخیله و عاقله را مهمتر می‌داند و علوم را بر طبق آنها به سه دسته طبقه‌بندی می‌کند (Jahangiri, 1988: 24). طبقه‌بندی بیکن تا حدی به هم ریخته است. علت این آشفتگی شاید این باشد که وی بر آن بود علاوه بر طبقه‌بندی علوم موجود در زمان خود، درباره علوم علمی که باید ابداع شوند و بنابراین هنوز نامی نداشتند، از پیش اظهار نظر کند. بیکن معارفی را از علوم مربوط به طبیعت یا فلسفه طبیعی جدا می‌کند و در زیر عنوان مشترک علوم انسانی قرار می‌دهد. تقسیم علوم انسانی به دو گروه فرعی علوم مربوط به انسان، یکی به

عنوان «فرد» و دیگری به‌عنوان انسان در «اجتماع» را می‌توان در آخرین حد خود این طور تلقی کرد که بیکن وجود روان‌شناسی و جامعه‌شناسی را احساس کرده است اما این احساس هنوز مبهم است زیرا او علوم منطق و اخلاق را جزء آن‌ها قلمداد می‌کند. همچنین درست است که او در طبقه‌بندی خود، تمیز میان نفس و بدن را دخالت می‌دهد اما برخلاف برخی از اخلافش که این تقسیم را فی حد ذاته در تفکیک علوم طبیعی و علوم انسانی از یکدیگر اصل قرار می‌دهند، در طبقه‌بندی او هنوز این تمایز برای علوم انسانی تمایزی درونی است (Freund, 2014: 11-12). در طبقه‌بندی او، طب رسماً جزء علوم انسانی شمرده شده است.

جدول شماره ۵: تقسیم علوم از نظر فرانسیس بیکن

تقسیم علوم از نظر فرانسیس بیکن	تاریخ	تاریخ طبیعی	تاریخ مخلوقات معناد، تاریخ عجائب و غرائب، تاریخ هنر			
		تاریخ مدنی	خاطرات (تاریخ مقدماتی)، آثار باستانی، تواریخ کامل (تاریخ ایام، شرح احوال، روایات و اخبار)			
		تاریخ روحانیت	تاریخ معابد، تاریخ نبوات، تاریخ عنایات الهی			
		تاریخ ادبیات	تاریخ نطق‌ها و سخنرانی‌ها، تاریخ رساله‌ها و نامه‌ها، کلمات قصار و امثال			
	شعر	ایام ساختگی، شرح احوال ساختگی، رسالات ساختگی، شعر نقلی، شعر نمایشی، شعر کنایه‌ای (تمثیلی)				
		فلسفه الهی	علم الهیات مقدس، علم الهیات طبیعی			
	فلسفه	فلسفه طبیعی	فلسفه طبیعی نظری	فیزیک (علم الطبیعه)، متافیزیک (مابعدالطبیعه)		
			فلسفه طبیعی عملی	مکانیک، سحر طبیعی		
		فلسفه انسانی (فردی)	انسان‌شناسی (فردی)	علم به بدن	علم به جوهر (طبیعت نفس)	علم منطق
				علم به نفس (علم النفس)	علم به قوا یا افعال نفس	علم اخلاق
فلسفه اجتماعی (مدنی)	فلسفه اجتماع (مدنی)	حکمت معاشرت، حکمت معاملات (اقتصاد)، حکمت در امور مربوط به حکومت (سیاست)			حکمت در امور مربوط	
		حکمت معاشرت، حکمت معاملات (اقتصاد)، حکمت در امور مربوط به حکومت (سیاست)			تربیت نفس خیر، طبیعت خیر، تربیت نفس	

(Jahangiri, 1988: 35-43 & Mobalegh, 1960: 10)

اگوست کنت فرانسوی (۱۷۹۸-۱۸۵۷م) فیلسوف اجتماعی و واضع کلمه جامعه‌شناسی، بر اساس تاریخ استقلال هر دانش از فلسفه، برای علوم سلسله مراتب قائل شد و آن‌ها را طبقه‌بندی کرد، به نحوی که از اعم شروع می‌شود و به اخص خاتمه می‌یابد. علاوه بر کنت، امثال امپر و اسپنسر نیز عنصر تاریخ (زمان جدایی علوم از فلسفه) را معیار ترتیب قرار می‌دهند. بنابراین چون ریاضیات قبل از علوم دیگر از فلسفه جدا شده ارزش والاتری نیز دارد (Mostafavi Fard, 2014: 102). طبقه‌بندی کنت دارای چند مبنای نظری است که عبارتند از: اولاً هر علمی وابسته به علم ماقبل آن است. ثانیاً هر علمی نسبت به ماقبل خود خاص‌تر و پیچیده‌تر است. ثالثاً جامعه‌شناسی به عنوان آخرین علم، موضوعی بسیار پیچیده دارد و مسائل هر دوره جامعه، معمولاً در آن دوره مورد تحقیق و اندازه‌گیری قرار نمی‌گیرد. از این رو، جامعه‌شناسی با آن‌که از علوم دیگر جدا نیست، با اشکالات بیشتری مواجه است. چنان‌که می‌بینیم، کنت در طبقه‌بندی خود از روان‌شناسی ذکری به میان نمی‌آورد. از نظر او، روان یا نفس انسانی موضوع کاوش‌های دینی و فلسفی است، از این رو روان‌شناسی علمی را که ناظر به فعالیت جسم و مغز است، موضوع علم فیزیولوژی می‌داند و فیزیولوژی را بخشی از زیست‌شناسی به‌شمار می‌آورد (Youssefian, 1989: 6). کنت همچنین جامعه‌شناسی را از علم سیاست تفکیک نمی‌کند و آن را مرحله کمال علم سیاست می‌داند اما بین جامعه‌شناسی و فلسفه سیاسی پیشین که زیر سلطه نظریه‌های فلسفی بود، فرق می‌گذارد. از نظر کنت جامعه‌شناسی باید از روش فلسفه سیاسی که چیزی جز استنتاج ذهنی صرف نیست روی گرداند و به شیوه علمی که متضمن مشاهده، آزمایش و مقایسه است روی آورد. این نکته نیز درخور تردید است که آیا اساساً کنت علاوه بر علم کلی جامعه یعنی جامعه‌شناسی، علم سیاسی دیگری را نیز امکان‌پذیر می‌دانسته است یا نه. در هر حال باید گفت که نظریه سیاسی کنت با نظرات او در زمینه روان‌شناسی، دین، اخلاق و اقتصاد آمیخته است و همه این‌ها در جامعه‌شناسی او راه دارند. به‌طور کلی او معتقد بود که علم سیاست، آن بخش از جامعه‌شناسی است که به تاریخ دولت می‌پردازد و نظر و عمل مربوط به سازمان اجتماعی را مورد بررسی قرار می‌دهد. او هیچ‌گاه این مسائل را به طرزی مستقل و جدا از جامعه‌شناسی مورد توجه قرار نداد بلکه بخشی از نظام اجتماعی انگاشت (Ibid: 7). کنت همچنین مکانیک را داخل

در فیزیک نمی‌کند (Davoodi, 1992: 100).

جدول شماره ۶: طبقه‌بندی علوم از آگوست کنت

طبقه‌بندی علوم از آگوست کنت	ریاضیات	عینی (کاربردی)	هندسه، مکانیک
		مجرد (محض)	حساب، جبر
	نجوم	هندسه آسمانی (نجوم هندسی)، مکانیک آسمانی (نجوم مکانیکی)	
	فیزیک	هواشناسی، حرارت، نورشناسی، اکوستیک (صوت)، مبحث الکتریسته، مبحث بوها، مبحث مجرد مزه‌ها	
	شیمی	شیمی غیرآلی، شیمی آلی	
	زیست‌شناسی	ایستا	تشریح حیات گیاهی و جانوری، طبقه‌بندی حیات گیاهی و جانوری
		پویا	اصول حیات ناب یا فیزیولوژی مطلق
	جامعه‌شناسی	ایستا، پویا	

(Ibid)

طبقه‌بندی‌های دیگری از دانشمندانی چون ژان ماری آمپر، دالامبر، اسپنسر، ویکو و ... نیز وجود دارد که برای پرهیز از اطاله کلام از ذکر آن‌ها خودداری می‌کنیم.

۶- علوم حقیقی و اعتباری

الف) علوم حقیقی

در تقسیم نخست، می‌توان علوم را به دو دسته علوم حقیقی و علوم اعتباری تقسیم کرد و سپس علوم حقیقی را به دو دسته علوم حقیقی برهانی و علوم حقیقی غیربرهانی تقسیم نمود و یا به‌طور خلاصه علوم را به دو دسته علوم برهانی و یقینی و علوم غیربرهانی و غیریقینی (علوم اعتباری و وضعی) تقسیم کرد و در این میان، علوم حقیقی بر خلاف علوم اعتباری، علمی هستند که «موضوعشان» واقعیت عینی و نفس‌الامری دارد. متأخرین از فلسفه، علوم حقیقی را علوم برهانی نیز نامیده‌اند. به عبارت دیگر، علوم برهانی علمی هستند که به روش «برهان» استوارند و این روش تنها در علمی کارآیی دارد که مشتمل بر مسائلی باشند که از عوارض

ذاتی «موضوع» آن علم سخن می‌گوید و به دیگر سخن، قضایای آن علم باید به گونه‌ای باشد که محمولشان ذاتی موضوعشان بوده و غیرقابل انفکاک باشد، بدین معنا که «ضروری و کلی» باشد (Bidhendi, 1995: 59). به عبارت دیگر، از آن‌جا که برهان «قیاسی» است که نتیجه یقینی می‌دهد می‌باید از مقدمات یقینی تشکیل شود. مقدمات یقینی نیز دارای ویژگی‌هایی است از جمله ۱- ضروری‌الصدق باشد. یک قضیه وقتی ضروری است که یا خود، ضروری‌بالذات باشد و یا بازگشت آن به قضایایی باشد که ضروری‌بالذات‌اند و لازمه این امر آن است که، محمول برای موضوع، ذاتی باشد یعنی لازمه ذات موضوع باشد و با وضع موضوع، وضع باشد و با رفع آن، رفع شود زیرا اگر با وضع موضوع، وضع نشود و یا رفع گردد و با رفع موضوع، رفع نشود و یا وضع گردد، مفید یقین نخواهد بود. ۲- از لحاظ زمان دائمی‌الصدق باشد ۳- بر حسب احوال، کلیت داشته باشد (یعنی همواره در همه حالات باید صحت برقرار باشد). ۴- محمول می‌بایست ذاتی موضوع باشد به گونه‌ای که اگر موضوع، موجود باشد محمول نیز ضرورتاً باشد و اگر موضوع نباشد محمول نیز نباشد (Faramarz Gharamaleki, 1992: 131) و علمی که دارای این اوصاف باشند، فقط شامل «فلسفه، ریاضی و منطق» می‌گردد، یعنی علمی که مشتمل بر چنین قضایایی باشند علوم یقینی و برهانی هستند و در غیر این صورت، علوم غیربرهانی و اعتباری می‌باشند (Bidhendi, 1995: 66). پس ملاک تمایز علوم برهانی به «موضوعات» آن‌ها است و در این علوم، فقط از اعراض ذاتی موضوع بحث می‌شود (Safdari Niak, 2006: 45).

ب) علوم اعتباری

«ادراکات اعتباری» فرض‌هایی است که ذهن به منظور رفع احتیاجات حیاتی، آن‌ها را ساخته و جنبه فرضی، قراردادی و اعتباری دارد و اولاً و بالذات با واقع و نفس‌الامر سروکاری ندارد (Motahari, 2014: 371). بنابراین مفهوم اعتباری دارای استقلال وجودی خارجی نیست بلکه محصول اندیشه صاحبان فکر بوده که به منظور مصلحت و غرضی، این امر صورت گرفته است و این نیازها و روابط اجتماعی افراد است که انگیزه لحاظ چنین مفاهیمی می‌گردد؛ طوری که اگر یک فرد قطع نظر از نیازهای حیاتی و نظام اجتماعی لحاظ گردد، هیچ احتیاجی به چنین

قراردادها و رنگ‌آمیزی‌های اعتباری ندارد. مثل مفهوم ریاست، وکالت، وزارت، ملکیت و... (Ghaem Maghami, 1989: 73-74). چون مفاهیم اعتباری به ذهن صاحبان فکر بستگی داشته و بر اساس انگیزه‌های مختلف اجتماعی و نیازهای حیاتی دست به این عملیات می‌زنند و نیز از آن‌جا که چنین احتیاجاتی بر حسب اختلاف مراحل زندگی، تغییر طبایع و حتی ترقیات فکری و معنوی متغیر می‌باشد، بنابراین به موازات تغییر و تحولات اجتماعی، این مفاهیم نیز بالتبع متحول و متغیر می‌گردند (Ibid: 73). به عبارت دیگر، ادراکات اعتباری لزوماً «دائمی» نبوده بلکه «مادامی» می‌باشد، برخلاف «حقیقت» که قابل لغو نیست (Ibid: 76).

جدول شماره ۷: مقایسه ادراکات حقیقی و اعتباری

ادراکات اعتباری	ادراکات حقیقی
فرض‌هایی است که ذهن به منظور رفع احتیاجات حیاتی آن‌ها را ساخته و جنبه وضعی و قراردادی داشته و با واقع و نفس‌الامر سروکاری ندارد.	انکشافات و انعکاسات ذهنی واقع و نفس‌الامر است.
فاقد ارزش منطقی است.	این ادراکات را می‌توان در براهین فلسفی یا علمی-طبیعی یا ریاضی جا داد و نتیجه علمی یا فلسفی گرفت. (دارای ارزش منطقی است)
تابع احتیاجات حیاتی و عوامل مخصوص محیط بوده و با تغییر آن‌ها تغییر می‌کند.	تابع احتیاجات طبیعی و عوامل مخصوص محیط زندگانی موجود زنده نبوده و با تغییر احتیاجات طبیعی و عوامل محیطی، تغییر نمی‌کند.
یک سیر تکاملی و نشوء و ارتقاء را طی می‌کند.	قابل تطوّر و نشوء و ارتقاء نیست.
نسبی، موقت و غیرضروری است.	مطلق، دائم و ضروری است.

(Motahari, 2014: 371-372)

توجه به این نکته ضروری است که، ادراکات مورد نظر شهید مطهری در جدول بالا، «ادراکات اعتباری محض» می‌باشد که نسبی، موقت، غیرضروری و فاقد ارزش منطقی اند اما این ویژگی‌ها در مورد تمام ادراکات اعتباری صدق نمی‌کند چرا که خود ادراکات اعتباری به دو دسته تقسیم می‌شوند که عبارتند از:

جدول شماره ۸: انواع ادراکات اعتباری

ادراکات اعتباری	اعتباریات عقلی	این اعتباریات از «معقولات ثانی فلسفی» می‌باشد و همانند رابطه علیت، نه تنها تابع احساسات و عواطف فردی و جمعی نیست بلکه دارای منشأ انتزاع خارجی بوده و حکایت‌گر رابطه واقعی «افعال» و «نتایج» آن‌ها می‌باشند بنابراین قابل کنکاش و برهان‌پذیر بوده و دارای ارزش منطقی هستند.
	اعتباریات محض	این اعتباریات تابع احساسات و عواطف فرد بوده و بنابراین نسبی، موقت، غیرضروری بوده و فاقد ارزش منطقی هستند.

(Mesbah Yazdi, 2013: 198-209 & 2012: 154-158)

توضیح این‌که، مفاهیم فلسفی (معقولات ثانی فلسفی) مفاهیمی هستند که قابل حمل بر امور عینی بوده (اتصافشان خارجی است) ولی انتزاع آن‌ها بدون تحلیل‌های عقلی به دست نمی‌آید، مانند مفهوم علت و معلول مثلاً هنگامی که آتش را با حرارت ناشی از آن مقایسه می‌کنیم، عقل مفهوم علت را از آتش و معلول را از حرارت انتزاع می‌کند و اگر این گونه مقایسه‌ها در کار نباشد هرگز این مفاهیم بدست نمی‌آید. همچنین در ازاء آن‌ها مفاهیم و تصورات جزیی وجود نداشته و ما به ازاء عینی ندارند مثلاً چنین نیست که ذهن ما یک صورت جزیی از علت داشته باشد و یک مفهوم کلی و یا در مورد معلول. این مفاهیم عروضشان ذهنی و اتصافشان خارجی است. همه معقولات ثانیه، خواه منطقی باشند و خواه فلسفی، اعتباری نامیده می‌شوند و حتی مفهوم «وجود» نیز از مفاهیم اعتباری به شمار می‌رود. به علاوه مفاهیم اخلاقی و حقوقی (مفاهیم ارزشی) که مشتمل بر باید و نباید هستند نیز اعتباری‌اند این مفاهیم اعم از آن‌که در ناحیه موضوع باشند یا محمول، همگی از سنخ معقولات ثانی فلسفی‌اند و نه تنها دارای منشأ انتزاع خارجی می‌باشند، بلکه از سنخ قضایای خبری بوده و حکایت‌گر رابطه واقعی «افعال» و «نتایج» آن‌ها می‌باشند به عبارت دیگر مفاد اصلی این عبارات همان بیان رابطه «علیت» است و روابط تکوینی و مصالح حقیقی، پشتوانه این مفاهیم تشریحی و قراردادی است لذا می‌توان درباره آن‌ها به بحث و کنکاش نشست و برای آن‌ها دلیل و برهان آورد. چرا که اگر این قرارداد صرفاً نمایشگر تمایلات شخصی و به منزله سلیقه‌های فردی در انتخاب رنگ لباس می‌بود هرگز سزاوار ستایش یا نکوهشی نمی‌بود و تأیید یا محکوم کردن آن‌ها معنایی جز اظهار موافقت یا مخالفت در سلیقه

نمی‌داشت. اعتباری بودن این مفاهیم به این معنا نیست که تابع احساسات و عواطف فردی و جمعی باشند، بلکه به این معنا که پیدایش و انتزاع آنها، وابسته به ذهن انسان است؛ به عبارت دیگر عروضشان ذهنی است اما دارای منشأ انتزاع حقیقی و خارجی هستند (Mesbah Yazdi, 2013: 198-209 & 2012: 154-158).

با توجه به ادراکات حقیقی و اعتباری، علوم اعتباری به علومی گفته می‌شود که گزاره‌های آن اعتباری است اگر چه با اتصال به حقایق زندگی انسان و برای رسیدن به یک سری اهداف و غرض‌های خاص «ایجاد» شده‌اند. مانند ادبیات، لغت، حقوق، جامعه‌شناسی و ... (Oliaey, 2010: 100). آنچه وحدت‌بخش علوم اعتباری است همان «هدف و غایتی» است که واضع از وضع داشته است و کشف این هدف و غایت کمک زیادی به سروسامان دادن به آن علم می‌کند. به عبارت دیگر، می‌توانیم بگوییم تمایز علوم اعتباری به تمایز اعتبار ما است و چون اعتبار ما تابع غرض ماست، پس بعید نیست که بگوییم تمایز آنها به تمایز اغراض و اهداف است، لذا آنجا که گفته می‌شود تمایز علوم به تمایز «موضوع» است و موضوع نیز چیزی است که از عوارض ذاتی آن بحث می‌شود، علوم اعتباری را شامل نمی‌شود چرا که در این علوم اصلاً ذاتی در کار نیست تا از عوارض و خواص آن بحث شود و این بحث باید به علوم حقیقی منحصر شود که در آنجا «ذات» در کار است و از عوارض ذاتی آن بحث می‌شود (Kakaie, 2005: 74-75). لذا در علوم برهانی تمایز به ذات خواهد بود و در علوم اعتباری به اعتبار (Mostafavi, 2016: 137).

جدول شماره ۹: مقایسه علوم حقیقی و علوم اعتباری

علوم اعتباری	علوم حقیقی
فاقد ذات و موضوع هستند.	دارای ذات و موضوع بوده و موضوع آن‌ها واقعیت عینی و نفس‌الامری دارد.
گزاره‌های آن اعتباری است.	گزاره‌های آن حقیقی است.
این علوم برای هدف و منظور خاصی «وضع» می‌شوند.	این علوم از دل واقعیت «کشف» می‌شوند.
در این علوم واضح و هدف او موضوعیت دارد.	در این علوم کاشف و هدفش موضوعیت ندارد.
«عمل» به این علوم مطرح است نه صرف علم به آن‌ها	در علوم حقیقی خود «علم» مطرح است.
با «بایدها و نبایدها» سروکار دارد.	با «هست‌ها و نیست‌ها» سروکار دارد.
تمایز علوم اعتباری به تمایز «اعتبار» ما یا به عبارت دیگر به «اغراض و اهداف» ما است.	تمایز این علوم به «ذات و موضوعات» آن‌ها است.

(Kakaie, 2005: 74-75)

بحث و یافته‌ها

ماهیت علوم اجتماعی

علوم اجتماعی ماهیتی «اعتباری و کارکردی» دارند. پژوهش‌های این علوم پیش از آن‌که توصیفی و شناختی باشند، خصلتی عملی و کاربردی دارند. فلسفه وجودی این علوم حلّ مسائل و معضلات اجتماعی (Sorush, 1995:1) در چارچوب اعتباریات و غایات انسانی و اجتماعی است. نکته درخور توجه در این زمینه آن است که، مقصود از غایات و اعتباریات انسانی در این علوم، اعتباریات محض و اهداف ناشی از علائق و ارزش‌های متغیر ایدئولوژیکی نیست؛ بلکه مراد از اعتباری بودن این علوم، به‌طور مشخص اعتباریات «عقلی و فلسفی» است. به عبارت روشن‌تر مفاهیم اعتباری را می‌توان به دو گروه ۱- اعتباریات عقلی ۲- اعتباریات محض تقسیم نمود. در این میان، مفاهیم اعتباری مورد نظر علوم اجتماعی نظیر مفهوم جامعه، کشور، دولت،

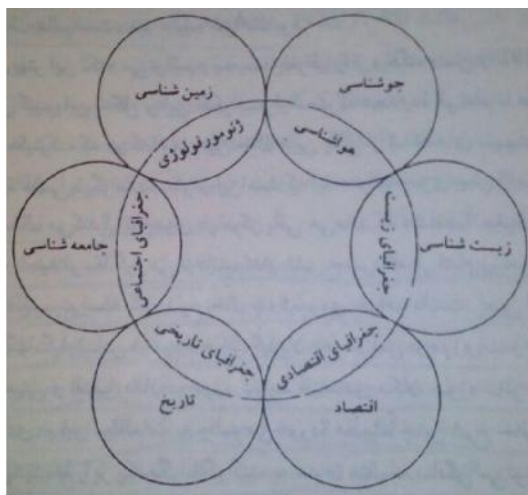
ملت، گروه‌های اجتماعی، مدیریت، امنیت، سازمان و دیگر مفاهیم مشابه، همگی جزء معقولات ثانیه فلسفی به شمار می‌روند که از آن‌ها به اعتباریات عقلی یاد می‌کنیم (Mesbah Yazdi, 2012: 154-158 & 2013:198-209). تفاوت میان اعتباریات عقلی و محض آن است که اولاً اعتباریات عقلی منشأیی خارج از ذهن یعنی واقعیات دارند. ثانیاً اعتباریات عقلی به دلیل منشأ عینی و نیز دخالت عقل در پیدایش آن‌ها، مشمول برهان و استدلال عقلی و تجزیه و تحلیل‌های علمی می‌گردند، در حالی که منشأ به وجود آمدن اعتباریات محض، علائق، سلیقه‌ها، اعتقادات و خواست‌های درونی افراد و گروه‌هاست و از سنخ احکام توصیه‌ای از جنس ارزشی و هنجاری هستند. لذا نه منشأ عینی دارند و نه مشمول قواعد و تحلیل‌های عقلی و علمی قرار می‌گیرند. به همین جهت نیز خصلتی نسبی، متغیر و غیربرهانی دارند. مطابق این استدلال، مراد از این که علوم اجتماعی را در ردیف علوم اعتباری قرار می‌دهند آن است که، در این علوم سخن از اعتباریات عقلی است نه اعتباریات محض. به همین جهت علوم اجتماعی، قابل ارزیابی‌های تجربی بوده و از عینیت علمی لازم برخوردارند. گزاره‌ها و قضایای این علوم از طریق تبیین‌های توصیفی (تجربی)، تحلیلی و قیاسی و همچنین تحلیل‌های کارکردی، مورد تجزیه و تحلیل عقلی و علمی قرار می‌گیرند. مطابق طبقه‌بندی‌های قدیم و جدید، علوم اجتماعی در جایگاه علوم عملی و کارکردی (حکمت عملی) قرار می‌گیرند و به همین جهت جزء علوم مسئله محور قلمداد می‌شوند.

ماهیت علم جغرافیا و جایگاه آن در طبقه‌بندی علوم

دانش جغرافیا در زمره قدیمی‌ترین علوم بشری است که سابقه آن با پیدایش انسان بر روی زمین برابری می‌کند. با این وجود، حتی لازمه جغرافیا به شکل مدون و مکتوب نیز از سابقه‌ای طولانی برخوردار است، در یک نگاه کلی می‌توان سیر تحولات این دانش قدیمی را از گذشته تا کنون به سه دوره مشخص تقسیم نمود: ۱- دوره جغرافیای توصیفی (سفرنامه‌ای) ۲- دوره جغرافیای تشریحی (از قرن ۱۸ به بعد) ۳- دوره جغرافیای «کاربردی» (Mahdavi, 1997).

فرض بنیادی در علم جغرافیا، بررسی و مطالعه روابط متقابل دو عنصر «انسان» و «محیط»

است و این اساس همه شاخه‌های فرعی این دانش محسوب می‌شود. نخستین پرسشی که در هستی‌شناسی یک علم مطرح می‌گردد آن است که حیطة و قلمرو پژوهش و مطالعه در آن علم کجاست و موضوع یا پدیده‌های مورد بررسی آن کدامند؟ در این تردیدی نیست که تشخیص و تعیین محدوده و قلمرو و همچنین موضوعات مورد مطالعه یک علم، نقش اساسی در تعیین ماهیت و جایگاه یک رشته علمی برعهده دارد و غفلت از این مهم، زمینه‌ساز پیدایش خطاهای بسیاری در نگرش افراد به یک علم بوده و صدمات جبران‌ناپذیر بدان وارد می‌سازد. از جمله تصورات نادرستی که در میان برخی جغرافی‌دانان نسبت به قلمرو و موضوع مورد مطالعه جغرافیا وجود دارد آن است که، جغرافیا دانشی خالص و یکدست نبوده و ماهیتی طبیعی- انسانی دارد. به‌طوری‌که می‌توان جغرافیا را به دو بخش جغرافیای طبیعی و جغرافیای انسانی تقسیم نمود. سستی که هم اکنون در بسیاری از دانشگاه‌های جهان و به تبع آن در ایران متداول است. به عقیده چنین کسانی، جغرافیا دانشی «ترکیبی و کلی» است که هم‌زمان در دو عرصه علوم طبیعی و علوم انسانی به فعالیت می‌پردازد و از این رو هم پدیده‌های طبیعی نظیر آب و هوا، خاک، پوشش گیاهی، شکل و ساختار پوسته زمین و عوارض و پستی بلندی‌های آن، دریاها، رودخانه‌ها و دیگر عناصر طبیعی را همانند سایر علوم طبیعی مورد مطالعه قرار می‌دهد و هم‌زمان به بررسی و پژوهش در مورد پدیده‌های انسانی (انسان‌ساخت) نظیر شهر، روستا، کشور، دولت، مرز، تقسیمات سیاسی و اداری و مسائل مرتبط با این موارد نظیر جغرافیای اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، امنیت، توسعه، آمایش، گردشگری، مدیریت شهری، توسعه روستایی و ... می‌پردازد (Alijani, 1998: 7 & Lios Wyeth, 1987:31 & Shakuie, 1967: 499). به همین جهت موضوع مورد مطالعه علم جغرافیا شامل طیف وسیعی از پدیده‌های طبیعی و انسانی است چون امکان مطالعه همه این پدیده‌ها برای یک جغرافی‌دان عملاً ناممکن است، ضرورتاً دانش جغرافیا را به دو بخش طبیعی و انسانی تقسیم نموده‌اند. آریلد هولت جنسن مؤلف کتاب جغرافیا، تاریخ و مفاهیم، معتقد است جغرافیا دانشی است که به صورت گسترده‌ای با علوم مجاور خود در بخش طبیعی و انسانی در ارتباط بوده و هم‌پوشانی نسبی با آنها دارد (Jensen, 1997: 17).



شکل شماره ۱: محیط اطراف جغرافیا (Jensen, 1997:17).

وی در بخش دیگری از همان کتاب می‌نویسد: این دیدگاه که جغرافیا رشته‌ای ترکیب‌کننده می‌باشد همواره برای فلسفه این رشته امری اساسی بوده است. اعتقاد به ترکیب، تئولوژی جغرافیا بوده، منظوری که فعالیت‌های جغرافی‌دانان را توجیه کرده است. وی در ادامه می‌افزاید، جغرافیای مدرن کمی یا انتقادی، ایده ترکیب را رها نکرده است. بسیاری از محققین برجسته و پیشقراول از طریق آشکال جدید تحلیل، درگیر کاوشی برای ترکیب بوده‌اند. پیتر هاگت کتاب درسی خود را «جغرافیا ترکیبی نو» خواند. «بونج» یکی از جغرافی‌دانان منتقد در سال ۱۹۷۳ اظهار داشت که جغرافیا علمی پیوند دهنده است (Ibid: 155). حال اگر به فرض بنیادی علم جغرافیا (رابطه متقابل انسان و محیط) دقیق‌تر توجه کنیم، نکات ظریفی را از آن به دست می‌آوریم که برای تبیین ماهیت این علم بسیار سودمند است. ذیلاً به برخی از این نکات اشاره می‌کنیم:

- ۱- عناصر مندرج در علم جغرافیا: الف) انسان ب) محیط (طبیعت) ۲- «رابطه» میان دو عنصر یاد شده ۳- قلمرو و محدوده مطالعاتی جغرافیا ۴- «ترکیب» انسان و طبیعت در جغرافیا.

همان‌طور که ملاحظه می‌کنیم، این پرسش به وجود می‌آید که، آیا مقصود از مطالعه جغرافیایی، مطالعه در مورد عنصر انسان مندرج در جغرافیا به صورت مجزا است؟ به عبارت دیگر آیا مقصود از جغرافیای انسانی، مطالعه صرف مسائل مرتبط با انسان نظیر سیاست، اقتصاد،

فرهنگ، توسعه، امنیت، گردشگری و ... به صورت مستقل و جدای از محیط (طبیعت) است، آن گونه که امروزه در مراکز دانشگاهی تحت عنوان جغرافیای انسانی وجود دارد؟ بدیهی است چنانچه پاسخ این سؤال مثبت باشد در آن صورت پرسش دیگری مطرح می‌گردد و آن این‌که، مگر بررسی پیرامون موضوعات سیاسی، اقتصادی، امنیتی، فرهنگی و نظایر این‌ها، پیش از آن‌که به جغرافیا مرتبط باشد متعلق به علم سیاست، اقتصاد، علوم نظامی و مطالعات فرهنگی نیست؟ و مگر در آن علوم این موضوعات به نحو دقیق‌تر و کامل‌تری مورد پژوهش قرار نمی‌گیرند؟ پس چه نیازی به پژوهش‌های جغرافیایی در این زمینه‌ها وجود دارد؟ همچنین اگر بپذیریم که مطالعه در مورد ساختار و شکل عوارض و پستی بلندی‌های سطح زمین و نیز شرایط اقلیمی و نواحی مختلف آن، همچنین نوع پوشش گیاهی، منابع آب، نوع خاک و ... موضوعات متعلق به علوم زمین‌شناسی، فیزیک، جوشناسی، هیدرولوژی، زیست‌شناسی و خاک‌شناسی باشند که در آن علوم با دقت و عمق بیشتری مورد بررسی قرار می‌گیرند، در آن صورت چه نیازی به پژوهش‌های جغرافیایی وجود دارد؟ نتیجه‌ای که از طرح سؤالات فوق می‌توان گرفت آن است که اساساً مطالعه محیط (طبیعت) به تنهایی و جدای از انسان و همچنین مطالعه پدیده‌های انسانی به تنهایی و مستقل از طبیعت نمی‌تواند به منزله مطالعات جغرافیایی قلمداد شده و از این طریق موضوعیت و موجودیت علم جغرافیا را تضمین نماید. لذا تنها تفسیر معقولی که می‌توان از مفهوم پژوهش جغرافیایی به دست داد آن است که، جغرافیا نه دانش مطالعه انسان و پدیده‌های انسانی به صورت مجزاست و نه دانش مطالعه پدیده‌های طبیعی به صورت مستقل و مجزا (Shakuie, 2003:15 & Hafeznia & others, 2010: 81 & Alijani, 1998:5).

بنابراین جغرافیا دانش مطالعه ترکیب و تمامیتی به نام «فضا و مکان» است که محصول رابطه و تعامل دو عامل طبیعت و انسان است. به عبارت دیگر، حیطه و قلمرو دانش جغرافیا، پدیده‌ای به نام «فضای جغرافیایی» است که عناصر سازنده آن مشتمل بر عناصر طبیعی و انسانی بوده و در قالب یک تمامیت یکپارچه عینیت می‌یابد (Pourahmad, 2007: 93-94 & Alijani, 2005: 201 & Hafeznia, 2014: 33 & Pishgahifard & others, 1998:4).

روشن است فضای جغرافیایی حاصل از ترکیب دو عنصر انسان و طبیعت در شرایط فعلی، محدود به سیاره

زمین بوده و در هیچ کجای کائنات موجود، انسان و طبیعت با هم و در کنار هم دیده نمی‌شوند. از این رو به لحاظ محدوده مطالعاتی؛ دانش جغرافیا، دانش زمینی بوده و سیاره زمین قلمرو آن محسوب می‌شود.

اما نکته بسیار مهمی که در رابطه با مفهوم «ترکیب جغرافیایی» یا فضا می‌توان ذکر کرد آن است که از دیدگاه فلسفی، ترکیب لااقل به دو معنا مطرح می‌گردد: ۱- ترکیب حقیقی ۲- ترکیب اعتباری (Mesbah Yazdi, 2012: 20-26). پرسشی که در این جا قابل طرح است این است که، ترکیب انسان و طبیعت که در معنای جغرافیا و در ساختار فضای جغرافیایی مندرج است قابل تطبیق به کدام یک از دو معنای فوق می‌باشد؟

از دیدگاه فلسفی، ضابطه ترکیب حقیقی آن است که دو یا چند عنصر با یکدیگر ادغام شده و محصول یا پدیده جدیدی را به وجود آورند، طوری که محصول مرکب به وجود آمده متفاوت از عناصر سازنده آن باشد. مثلاً در ترکیب «نفس» و «بدن» موجود جدیدی به نام انسان محقق می‌شود و بدیهی است که با اجزای سازنده خود متفاوت است زیرا انسان نه به تنهایی نفس محسوب می‌شود و نه بدن. همچنین در ترکیبات شیمیایی که از ادغام و ترکیب دو یا چند عنصر بسیط، ماده جدیدی پدید می‌آید که کاملاً با عناصر سازنده قبلی خود متفاوت است، با نوعی ترکیب حقیقی سروکار داریم.

مثال (ماده حیات بخش) $H_2O \longrightarrow$ (گاز قابل اشتعال) $O +$ (گاز قابل انفجار) H_2 ۱)

۲) $Na + Cl \longrightarrow NaCl$

$A + B \longrightarrow C$	شکل کلی ترکیبات حقیقی
---------------------------	------------------------------

بر این اساس، اینک می‌توان این پرسش را مطرح ساخت که آیا در ترکیب میان انسان و طبیعت، همان فرآیندی رخ می‌دهد که در ترکیبات شیمیایی شاهد هستیم؟ برآستی آیا فضای جغرافیایی که از تعامل میان انسان و طبیعت به وجود می‌آید متفاوت از دو جزء انسان و طبیعت است؟ با کمی تأمل دقیق‌تر متوجه می‌شویم که ترکیب میان این دو، از نوع ترکیب‌های حقیقی نیست و وحدت و ترکیب عناصر طبیعی و انسانی در فضای جغرافیایی، از نوع وحدت وجودی نمی‌باشد بلکه از سنخ وحدت مفهومی و به عبارت دقیق‌تر، وحدت اعتباری است. به‌طورکلی

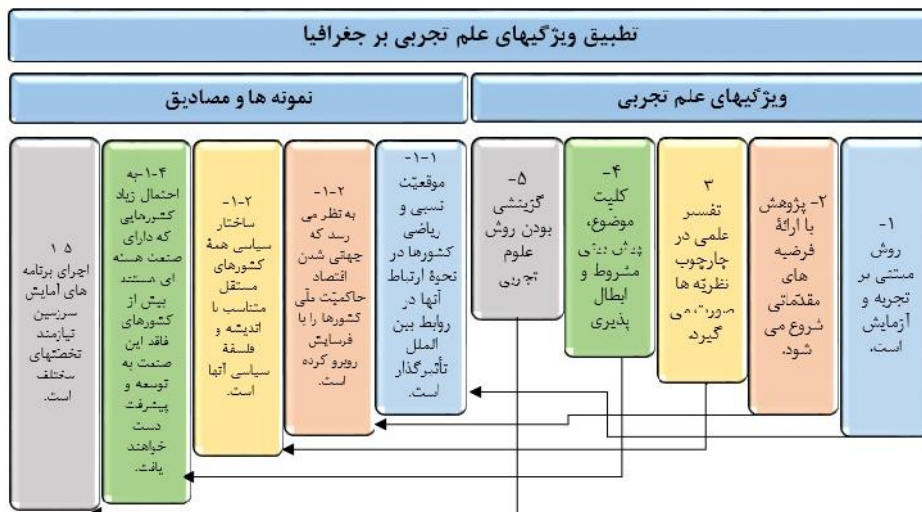
همه سیستم‌ها و ترکیبات ساخت دست انسان نظیر مکان‌ها و فضاها و جغرافیای هم‌چون شهرها، مزارع، ساختمان‌ها، جاده‌ها و ... به منزله ترکیبات اعتباری هستند که وحدت میان اجزای سازنده آن‌ها وحدتی مفهومی است.

$A + B \longrightarrow AB$	شکل کلی ترکیبات اعتباری
----------------------------	--------------------------------

بدین ترتیب اکنون می‌توان چنین نتیجه گرفت که فضا و مکان که به زعم برخی موضوع علم جغرافیا قلمداد می‌شود، پدیده‌ای اعتباری محسوب می‌شوند و به همین دلیل دانشی که درگیر مطالعه پدیده‌های اعتباری باشد، در زمره علوم اعتباری جای می‌گیرد. لازم به ذکر است، هر چند پدیده‌های مورد مطالعه علم جغرافیا اعتباری هستند، لیکن مراد از اعتباری بودن آن‌ها، ذهنی بودنشان نیست. بلکه اعتباریات مورد نظر در جغرافیا از جنس اعتباریات عقلی است و مراد از اعتباریات عقلی، آن دسته از مفاهیم و پدیده‌هایی است که ریشه در واقعیات بیرون از ذهن دارند و از طرفی مشمول تحلیل‌های علمی، عقلی و برهانی واقع می‌گردند و به همین جهت، قابلیت سنجش و ارزیابی دارند و واجد ماهیتی علمی هستند.

اگر معیار تمایز علوم را «روش» قرار دهیم، تفاوت ذاتی میان علم طبیعی و علم اجتماعی وجود نخواهد داشت و ماهیت هر دو علم در معنای Science با معیار روش، «تجربه» است. بر حسب نظر فیلسوفان علم، روش تجربی دو مقام دارد: ۱- مقام کشف و گردآوری (شکار): در این مقام، مواد خام گردآوری می‌شود. در علم ممکن است مواد خام به هر طریقی (پیمایشی، تاریخی، مطالعه میدانی، آزمایشی و حتی تخیل چالاک، تمثیل، تشبیه، نبوغ و ...) جمع‌آوری شود. در مقام گردآوری ممکن است علم اجتماعی کمتر از علم طبیعی بر روش آزمایشی به‌عنوان یکی از روش‌های گردآوری تأکید کند، در نتیجه ممکن است میان این دو علم تمایز مشاهده شود اما روش در این مقام، این دو علم را از هم جدا نمی‌کند و آن دو را از غیرعلم هم متمایز نمی‌سازد. یعنی روش در این مقام در علمی بودن یا نبودن معرفتی دخالت ندارد. ۲- مقام داوری: اگر تجربه را داور قرار دهیم میان علوم اجتماعی و علوم طبیعی نمی‌توان تمایز قائل شد (Saei, 2013: 13). آنچه که علوم تجربی را تجربی می‌کند این نیست که محتوای این علوم از طریق تجربه گردآوری می‌شوند بلکه این است که محتوای این علوم از طریق تجربه «داوری» می‌شوند.

به عبارت دیگر، در انبان جستجو همه چیز ریخته می‌شود اما از غربال تجربه همه چیز نمی‌گذرد. لذا آن‌چه علوم طبیعی تجربی و همچنین علوم انسانی تجربی را تجربی می‌کند، تجربه در مقام «داوری» است که در این زمینه تفاوتی بین علوم انسانی و طبیعی نیست، چرا که روش هر دو مبتنی بر تجربه در مقام داوری است آن هم تجربه‌ای عمومی و همگانی (Soroush, 2014 A: 49-51). بنابراین به‌طور کلی می‌توانیم علوم تجربی را به دو دسته الف) علوم طبیعی تجربی و ب) علوم اجتماعی - انسانی تجربی تقسیم کنیم (Saei, 2013: 22 & Soroush, 2014 A: 49-51). علوم اجتماعی - اعتباری به دلیل برخورداری از ویژگی‌های تجربی، جزء علوم تجربی طبقه‌بندی می‌شوند. دانش جغرافیا نیز مشمول همین ویژگی‌ها بوده و در ردیف علوم اجتماعی، اعتباری و تجربی قرار می‌گیرد و از آن‌جا که علوم اجتماعی و تجربی در طبقه‌بندی علوم، جزء علوم عملی و کارکردی قرار می‌گیرند، می‌توان نتیجه گرفت که، جغرافیا جزء علوم کارکردی بوده و ماهیت حل مسئله دارد لذا مطالعات نظری و بررسی‌های انجام گرفته در شاخه‌های مختلف این علم، هدف و اولویت اصلی و نخست این رشته محسوب نمی‌شوند زیرا هدف و غایت دانش جغرافیا، حل مسائل ریز و درشت محیطی در عرصه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، امنیتی، عمرانی، توسعه‌ای و ... بوده و مطالعات نظری به‌عنوان مقدمه جهت برنامه‌ریزی‌های مرتبط با حل مسائل محیطی در این رشته صورت می‌گیرد. بدین ترتیب جغرافیا را می‌توان جزء علوم مسئله محور تلقی نمود که نیازی به داشتن موضوع ندارد و برخلاف علوم موضوع محور، مفاهیم و تعاریف اولیه در علوم مسئله محور نظیر جغرافیا از جایگاه مرکزی برخوردار نیستند بلکه جزء مسائل حاشیه‌ای این دانش قلمداد می‌شوند. به علاوه با توجه به نمودار شماره ۳ چنانچه ملاحظه می‌شود تمام ویژگی‌های علم تجربی (نمودار شماره ۲) در جغرافیا و جغرافیای سیاسی به‌عنوان یکی از شاخه‌های آن وجود دارد و می‌توان این علم را یک علم تجربی به‌شمار آورد (Vasegh & others, 2015: 398).



نمودار شماره ۳: تطبيق ویژگیهای علم تجربی با جغرافیا (سیاسی) (Vasegh & others, 2015: 399)

جدول شماره ۱۰: طبقه بندی علوم به حقیقی و اعتباری

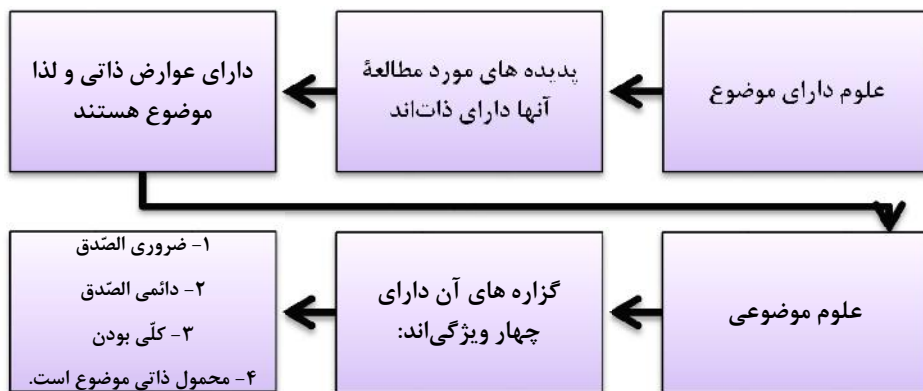
تقسیم بندی علوم	علوم حقیقی	حقیقی یقینی (عقلی / برهانی)	فلسفه منطق ریاضی
	علوم اعتباری	حقیقی غیر یقینی (طبیعی تجربی)	زیست شناسی شیمی ...
		علوم اجتماعی - انسانی (انسانی تجربی)	جغرافیا جمعیت شناسی ...
		علوم استنادی	تاریخ علوم حدیث ...

(By the Authors)

در میان طبقه‌بندی‌های گذشته نیز از جمله در طبقه‌بندی ارسطو، هر چند که مستقیماً از آن نامی برده نشده چرا که این علوم اعتباری بوده و فاقد موضوع هستند، در قسمت علوم عملی قرار می‌گیرد؛ چرا که غایت علوم اجتماعی، صرفِ شناخت نیست بلکه انجام یک عمل می‌باشد. همچنین علوم نظری، کلی و ضروری بوده در حالی که علوم اجتماعی این ویژگی را نداشته، همچنین وابسته به خواست و اراده انسان‌اند و به همین جهت، ممکن است غیر از آن چیزی باشند که هستند. علوم اجتماعی در تقسیم‌بندی فارابی، در بخش علم مدنی قرار می‌گیرد و در تقسیم‌بندی متأثر از ارسطویی ابن‌سینا، همانند تقسیم‌بندی خود ارسطو، جزء علوم عملی قرار می‌گیرند و در طبقه‌بندی مختار یا ابتکاری او، در زمره علوم عملی غیرآلی یا اصالی می‌باشند. در تقسیم‌بندی فرانسیس بیکن، جزء علوم انسانی - اجتماعی / مدنی و در تقسیم‌بندی اگوست کنت نیز در قسمت علم‌الاجتماع قرار خواهند گرفت.

مشکلات منطقی تعریف جغرافیا بر اساس موضوع

با توجه به موارد گفته شده، به‌طور کلی می‌توان گفت، علوم دارای موضوع علمی هستند که پدیده-های دارای ذات را مطالعه می‌کنند و سخن گفتن از عوارض این ذات، موضوع آن را تشکیل می‌دهد که در این صورت، گزاره‌های این علوم دارای سه ویژگی اساسی خواهند بود: ۱- ضروری‌الصدق بودن ۲- دائمی‌الصدق بودن ۳- کلی بودن تمام گزاره‌های آن (نمودار شماره ۳).



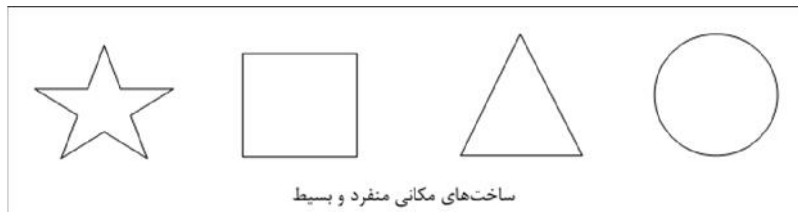
نمودار شماره ۴: علوم دارای موضوع و ویژگی‌های آن‌ها (By the Authors)

حال به بررسی تطبیق یا عدم تطبیق موارد گفته شده بر علم جغرافیا پرداخته می‌شود:

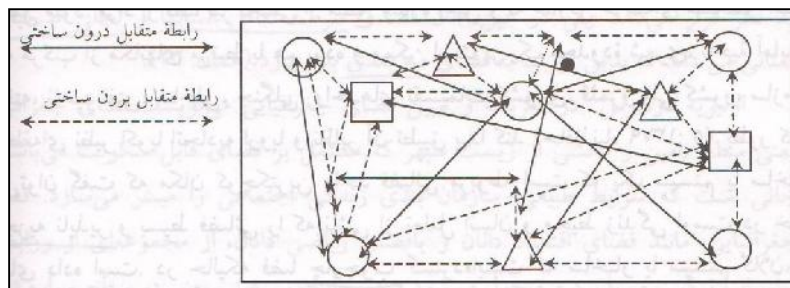
الف) فقدان ذات در پدیده‌های جغرافیایی: همان‌طور که قبلاً ذکر شد، جغرافیا علم مطالعه فضا و مکان است و به عبارت دیگر، علم فضاشناسی است و این مسئله هسته و علت وجودی علم جغرافیا را شکل می‌دهد که خود حاصل درهم‌تنیدگی پدیده‌های طبیعی و انسان‌ساخت بوده که در «سطح زمین» پدیدار می‌شوند. لذا عناصر اصلی به وجود آورنده فضای جغرافیایی، نه طبیعت تنها و نه انسان تنها می‌باشد بلکه هر دو (طبیعت و جامعه) در تولید فضا و مکان، به نسبت میزان توانایی خود سهمی را به خود اختصاص می‌دهند و در واقع، فضای جغرافیایی، فضایی اجتماعی است که توسط انسان ساخته و پرداخته شده و از این رو نمی‌توان فضای جغرافیایی را فضایی طبیعی به حساب آورد. لذا این هسته و کانون علم جغرافیا یعنی فضا و مکان، از خود استقلال و جود خارجی ندارد. بنابراین فاقد ذات بوده و پدیده‌ای اعتباری است. چرا که فضای جغرافیایی (نه فضای فیزیکی یا طبیعی) محصول اندیشه و عمل بشر بوده و به منظور مصلحت و غرضی، تولید شده است که همانا رفع نیازهای فضایی و شیوه زندگی برای انسانهاست و این نیازها و روابط اجتماعی انسان‌ها بوده که انگیزه ایجاد آن شده است و فقط در پرتو زندگی اجتماعی و نیز نیازهای حیاتی انسان است که ایجاد می‌گردد. بنابراین جغرافیا علمی فاقد ذات و در نتیجه فاقد موضوع می‌باشد.

ب) علوم موضوعی علمی کلی و ضروری‌اند: از آن‌جا که موضوع از عوارض ذاتی سخن می‌گوید بنابراین اگر علمی، به موضوع تعریف شود، آن‌گاه آن علم، باید «کلی» باشد چرا که عوارض ذاتی یک موضوع، جز کلی نمی‌تواند باشد، مانند ذات انسان، مفهوم کلی جامعه، مفهوم کلی روان، مفهوم کلی گیاه، اینها ذات‌اند و ماهیتی از ماهیات اشیاء، و عوارض آن‌ها نیز به شکل کلی‌اند. بنابراین وحدت موضوع یک علم به کلی بودن تمام قضایای آن منتهی می‌شود، در فلسفه، هندسه و ریاضی که وحدت موضوع وجود دارد، قضایای کلی هستند و این دربرگیرنده همه علوم برهانی است. از علوم برهانی گذشته، در علمی همچون تاریخ، قضیه به گونه‌ای دیگر می‌شود. در تاریخ از همان آغاز، مبنا روی امور جزئی است و قضایای شخصی در آن به کار برده می‌شود مثلاً می‌گویند نادرشاه در این زمان فلان کار را کرد. تاریخ از این گونه قضایای شخصی پُر است.

در علم نجوم هم همین‌گونه است، هر چه ما درباره خورشید بگوییم قضایای شخصیّه است. حجم خورشید این اندازه است، از فلان تاریخ به وجود آمده است و ... همچنین این موارد عوارض ذات خورشید هم نیست یعنی می‌شد که خورشید در این فاصله نباشد، جغرافیا نیز همین‌گونه است برای مثال جغرافیای عراق، جغرافیای اسپانیا که قضایای کلی نیستند. این سوی دنیا در این نقطه یک عرض جغرافیایی خاص وجود دارد و آن سوی، چیز دیگری وجود دارد. لذا نتیجه این می‌شود که اگر وحدت موضوع در علم پذیرفته شود علم غیرکلی نمی‌تواند وجود داشته باشد و باید از فهرست علوم، دانش‌های جزئی را خارج کرد و به همین دلیل این علوم در گذشته محل اعتنا نبوده است (Sorush, 1995: 70-71). فضا و مکان نیز که هسته علم جغرافیا را تشکیل می‌دهد، به صورت ساخت‌هایی منفرد و بسیط می‌باشند و گزاره‌های حاصل از آنها نیز شخصی خواهد بود (تصاویر شماره ۱ و ۲).



تصویر شماره ۱: مفهوم تصویری مکان (Hafeznia, 2006: 159).



تصویر شماره ۲: مفهوم تصویری فضا (Ibid: 160).

هر چه ما در مورد جغرافیای ایران و یا هر کشور و قاره و منطقه‌ای بگوییم و بنویسیم، باز قضیه‌ای شخصیّه است که به چند مورد از این قضایا اشاره می‌شود:

۱- نواحی آب و هوایی ایران شامل ناحیه خزری، کوهستانی، کوهپایه‌ای، ناحیه جنوب و ناحیه مرکزی است (Alijani, 2004: 157). چنانچه ملاحظه می‌شود، این مورد گزاره‌ای شخصی بوده و فقط مربوط به ایران است.

۲- اهمیت منطقه خلیج فارس به چهار عامل اصلی موقعیت جغرافیایی، ذخایر عظیم نفت و گاز، بازار مصرف و نقش فرهنگی و ایدئولوژیکی مربوط می‌شود (Hafeznia, 2005: 20). این مورد گزاره‌ای شخصی بوده و مربوط به خلیج فارس است نه تمام خلیج‌های کره زمین.

۳- قاره آسیا بزرگترین قاره کره زمین است. (گزاره‌ای شخصی است).

۴- تسلط بر حوزه هارتلند اوراسیا، کلید نیل به قدرت جهانی است (Ezzati, 2001: 13). گزاره‌ای شخصی است.

۵- دو عامل وسعت و موقعیت، در در قدرت یک کشور نقش دارند. این گزاره هر چند که کلی است ولی این گزاره حاصل استقراء است و ویژگی قضایای برهانی در گزاره‌های استقرایی وجود ندارد. همچنین در این جا محمول (قدرت کشورها) ذاتی موضوع (وسعت و موقعیت) نیست. این گزاره در ابتدا بدین صورت بوده است:

دو عامل وسعت و موقعیت در قدرت کشور A نقش دارد. گزاره شخصی

دو عامل وسعت و موقعیت در قدرت کشور B نقش دارد. گزاره شخصی و ...

نتیجه: دو عامل وسعت و موقعیت در قدرت یک کشور (تمام کشورها) نقش دارد. گزاره کلی حاصل از استقراء.

۶- هر اندیشه و رفتار سیاسی، بازتابی فضایی دارد. این گزاره نیز همانند گزاره قبلی بوده و حاصل استقراء است.

بنابراین علمی مانند جغرافیا که قضایای آن‌ها شخصی است در میان علوم برهانی جایگاهی ندارند (Rezai, 2004: 157-158 & Safdari Niak, 2006: 56 & Faramarz, 2014: 472 & Gharamaleki, 1992: 127 & Motahari, 2014: 472) و فاقد ویژگی کلی و ضروری بوده و فاقد موضوع‌اند.

ج) جغرافیا علمی اعتباری است نه حقیقی: در علوم دارای موضوع (علوم حقیقی) رابطه بین

موضوع و عوارض ذاتیه آن، واقعی و نفس‌الامری است نه اعتباری، همچنین آن موضوع و عوارض ذاتیه آن نیز کلی است نه جزئی و برهان به معنای صحیح منطقی در آن علوم جاری است. بنابراین علوم اعتباری مانند جغرافیا که در آن رابطه بین موضوع و محمول، وضعی و قراردادی (اعتباری) است نه واقعی و نفس‌الامری و همچنین یک سلسله قضایای شخصیّه مسائل آن را تشکیل می‌دهد، فاقد موضوع خواهد بود (Motahari, 2014: 472-473).

نتایج منفی موضوع تراشی برای جغرافیا: در تعریف جغرافیا از ابتدا یک خطای منطقی (تعریف به موضوع) صورت گرفته است که این خطا در حال حاضر نیز وجود دارد. پیامد مستقیم «نگرش موضوعی» به جغرافیا، عدم پویایی و گرفتاری این دانش در بحران هویتی و فلسفی است که مانع از رشد، بالندگی و حضور پررنگ علم جغرافیا در برنامه‌ریزی‌های منجر به حلّ مسئله در شرایط کنونی شده است. از طرفی مانع از شکل‌گیری هویتی مستدل، منطقی و قابل دفاع از علم جغرافیا گردیده است. طوری که فقط، مرحوم دکتر شکویی در کتاب «اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا»، سی تعریف از جغرافیا را از جغرافی‌دانان مختلف ذکر نموده‌اند (Shakuie, 2003: 17-19). این تعدّد تعریفات مایه سردرگمی و بحران معنا و هویت در جغرافیا شده و برخلاف برخی ساده‌اندیشی‌ها، تعدّد تعریفات و برداشت‌ها از جغرافیا، نشانه پویایی و غنای مفهومی آن نیست بلکه نشان تزلزل، بی‌هویتی و بحران فلسفی آن است.

مزیت و تعریف جغرافیا بر اساس غایت و کارکرد

هدف کلی علم جغرافیا از تولید دانش، رفع نیازهای فضایی و شیوه درست زندگی برای انسانهاست، زیرا بشر از یکسو برای زیست، فعالیت، تفریح و ... نیازمند فضا است و حق طبیعی اوست که از مکان و فضای زیست امن، آرامش‌بخش، توسعه‌یافته، مدرن، فرح‌بخش، بی‌دغدغه، تعالی‌بخش و تأمین‌کننده نیازها برخوردار باشد، از سوی دیگر، انسان‌ها برای حیات خود نیازهای زیادی (اعم از مادی و معنوی) دارند که باید در چارچوب روابط و تعامل خود با فضای جغرافیایی، آن‌ها را برطرف کنند تا بتوانند به درستی زندگی کنند. ساخت چنین فضای آرمانی، هدف غایی و مأموریت نظام علمی جغرافیاست. بر این اساس، جغرافیا از حیث بنیادی، «علم

فضاشناسی» و از حیث کاربردی، علم «فضاسازی» است (Hafeznia & Kavianirad, 2014: 59-60).

اساساً از دیدگاه منطقی، جغرافیا نمی‌تواند موضوع داشته باشد و هر نوع تلاش برای تعریف موضوعی این رشته مواجه با تناقض منطقی خواهد بود. لذا امکان تعریف به موضوع برای جغرافیا منطقی‌متنفی است به همین خاطر برای تعریف جغرافیا باید به ماهیت کارکردی و حکمت عملی بودن و حل مسئله بودن آن تکیه نموده چرا که اساساً علوم اجتماعی به آن منظور پدید آمده‌اند تا طرح مشکلات اجتماعی کرده و تدابیری برای اصلاح «عملی» جامعه بیاندیشند و این علوم، غایت و ماهیتی «کارکردی» دارند، لذا تعریف کارکردی و غایت‌محور برای جغرافیا به عنوان جزئی از علوم اعتباری- اجتماعی- انسانی- تجربی، موجب تأکید و توجه بیشتر به کاربردی بودن این علم شده و جغرافیا را به‌عنوان علمی کاربردی برجسته می‌نماید. بنابراین اگر جغرافیا به‌عنوان دانشی کارکردی تعریف گردد، اتفاقاً مقام و منزلت و نقش‌آفرینی آن در حوزه های گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و برنامه‌ریزی‌های کلان توسعه، آمایش و تدوین استراتژی‌های جامع ملی و فراملی بیش از وضعیت فعلی ارتقا خواهد یافت و از وضعیت بحرانی، رکود و حاشیه‌ای فعلی خارج شده و به‌عنوان دانشی پیش‌رو، نقش محوری در میان علوم اجتماعی و نیز حل و رفع بسیاری از معضلات محیطی خواهد داشت. لذا بر این اساس می‌توان «جغرافیا» را به‌عنوان «دانش تولید و مدیریت فضا» تعریف نمود.

نتیجه‌گیری

سنت و معیار غالبی که در طبقه‌بندی علوم در میان حکما و منطقدانان از گذشته تا کنون متداول بوده است، طبقه‌بندی علوم بر اساس موضوع آنها است. بر این مبنا موضوع یک علم عبارت از آن چیزی است که در آن علم درباره عوارض و صفات ذاتی آن بحث می‌کند، اما به‌کارگیری این معیار برای تعریف همه علوم کارساز نیست؛ زیرا تعریف یک علم بر اساس موضوع آن، زمانی امکان‌پذیر است که اولاً علم مورد نظر جزء علوم حقیقی بوده و پدیده‌های مورد مطالعه آن، واجد ذات و صفات (عوارض) ذاتی باشند. ثانیاً علمی که بر اساس موضوع

تعریف و طبقه‌بندی می‌شوند، دست کم سه ویژگی اساسی دارند که عبارتند از: ۱- کلی بودن مسائل و احکام آن‌ها ۲- ضروری و دائمی بودن رابطه موضوع و محمول در قضایای این علوم ۳- برهانی بودن آن‌ها. به همین دلیل، آن دسته از علومی را که اولاً پدیده‌های مورد بررسی آن‌ها غیرحقیقی هستند و ثانیاً فاقد سه ویژگی فوق می‌باشند، نمی‌توان بر اساس موضوع، تعریف و طبقه‌بندی نمود. این دسته از علوم را که به «علوم اعتباری» معروفند باید بر اساس غایت یا کارکرد تعریف و طبقه‌بندی نمود. نوشتار حاضر به بررسی این مطلب در مورد علم جغرافیا پرداخته است. بنابراین نتایج این نوشتار را به‌طور کلی می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

۱- جغرافیا به‌عنوان دانش مطالعه «فضا و مکان» بوده که محصول رابطه و تعامل دو عامل طبیعت و انسان است. این فضای جغرافیایی، فضایی اجتماعی است که توسط انسان ساخته و پرداخته شده و از این رو نمی‌توان فضای جغرافیایی را فضایی طبیعی به حساب آورد. لذا این هسته و کانون علم جغرافیا یعنی فضا و مکان، از خود استقلال و جودی خارجی نداشته بنابراین فاقد ذات بوده و پدیده‌ای اعتباری است. بنابراین وقتی ذاتی در کار نباشد بالتبع عوارض ذات و سپس موضوعی در میان نخواهد بود. لذا جغرافیا فاقد موضوع است.

۲- از آن‌جا که موضوع از عوارض ذاتی سخن می‌گوید بنابراین اگر علمی، به موضوع تعریف شود، آن‌گاه آن علم، باید «کلی» باشد چرا که عوارض ذاتی یک موضوع، جز کلی نمی‌تواند باشد اما جغرافیا مشتمل بر قضایای شخصیه است در نتیجه در میان علوم برهانی جایگاهی نداشته، در نتیجه جغرافیا علمی موضوعی نیست.

۳- علوم دارای موضوع، علوم حقیقی می‌باشند که در آن رابطه بین موضوع و عوارض ذاتیه آن، واقعی و نفس‌الامری است اما جغرافیا، علمی اعتباری است که در آن رابطه بین موضوع و محمول، وضعی و قراردادی است نه واقعی و نفس‌الامری لذا جغرافیا فاقد موضوع خواهد بود.

۴- از دیدگاه منطقی، جغرافیا نمی‌تواند موضوع داشته باشد و هر نوع تلاش برای تعریف موضوعی این رشته مواجه با تناقض منطقی خواهد بود.

۵- دانش جغرافیا به دلیل برخورداری از ویژگی‌های علم تجربی، جزء علوم تجربی قلمداد

شده و در ردیف علوم اجتماعی - اعتباری - تجربی بوده و در ردیف علوم عملی و کارکردی قرار گرفته و ماهیت حل مسئله دارد.

۶- جغرافیا علمی مسئله محور بوده و نیازی به داشتن موضوع ندارد و در آن، مفاهیم و تعاریف اولیه از جایگاه مرکزی برخوردار نبوده بلکه جزء مسائل حاشیه‌ای این دانش قلمداد می‌شوند.

۷- نگرش موضوعی به جغرافیا، سبب عدم پویایی و گرفتاری این دانش در بحران هویتی و فزاینده و مانع از رشد، بالندگی و حضور پررنگ این علم در برنامه‌ریزی‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی و ... شده است و از شکل‌گیری هویتی مستدل، منطقی و قابل دفاع از علم جغرافیا جلوگیری کرده است.

۸- برای تعریف جغرافیا باید به ماهیت کارکردی آن تکیه نموده چرا که اساساً علوم اجتماعی به آن منظور پدید آمده‌اند تا طرح مشکلات اجتماعی کرده و تدابیری برای اصلاح عملی جامعه بیاندیشند، لذا تعریف کارکردی و غایت‌محور برای جغرافیا مقام و منزلت و نقش‌آفرینی آن در حوزه‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و برنامه‌ریزی‌های کلان توسعه، آمایش و تدوین استراتژی‌های جامع ملی و فراملی بیش از وضعیت فعلی ارتقا خواهد داد.

۹- با توجه به موارد گفته شده می‌توان جغرافیا را بر حسب غایت و کارکرد به صورت دانش «تولید و مدیریت فضا» تعریف کرد.

References

1. Abedi Shahroudi, Ali (1987), cognitive science, Bimonthly Keihan-e-Andishe, No. 15, pp. 23-38 [In Persian].
2. Alijani, Buhlul (1998), What is geography? Geographer who is it? magazine of Teaching geography Roshd, No. 48, pp 4-12 [In Persian].
3. Alijani, Buhlul (2004), Iran's climate, Sixth Edition, Tehran, Payame Noor University Publications [In Persian].
4. Aristotle (1999), Nicomachean Ethics, translated by Mohammad Hassan Lotfi Tabriz, Tehran, tarh-e- naw [In Persian].
5. Aristotle (2013), Metaphysics, translated by Sharafuddin Khorasany- Sharaf, Sixth Edition, Tehran, Hekmat publications [In Persian].
6. Bidhendi, Mohammad (1995), The criterion distinction Sciences demonstrational from Non-demonstrational science, Marifat monthly, No. 12, pp. 59-66 [In Persian].
7. Bouzari Nejhadi, Yahya & Khosravi, Qassem (2014), Knowledge of the legal position on the classification of Farabi's perspective Ghazali and Khajeh Nasir Toosi, social theories of Muslim thinkers Quarterly, Year 4, the first No., pp 169-191 [In Persian].
8. Davoodi, Mahdi (1992), the influence of opinions Francis Bacon and Auguste Comte on the Dewey Decimal Classification, research on information science and public libraries, No. 5 and 6, pp 96 -101 [In Persian].
9. Ejeii, Mohammad Ali (2014), the elements of logic, Thirteenth Edition, Tehran, Samt Publications [In Persian].
10. Ezzati, Ezzatoallah (2001), 21 St Century geopolitics, Tehran, Samt publications [In Persian].
11. Faramarz Gharamaleki, Ahad & Maftuni, Nadia (2004), Achievements Muslim scholars in science studies, Maqalat va Barrasiha, faculty theology and Islamic studies, university of Tehran, No. 75, the second volume, pp 39-59 [In Persian].
12. Faramarz Gharamaleki, Ahad (1992), Norm a science subject include thing that in this the science will be discussed of conditions and accidents the essential, Maqalat va Barrasiha, faculty theology and Islamic studies, university of Tehran, No. 53 and 54, pp. 123-158 [In Persian].
13. Freund, Julien (2014), les Theories des sciences humaines, translated by Ali Mohammad Kardan, Sixth Edition, Tehran, University Publication Center [In Persian].
14. Ghaem Maghami, Abbas (1989), credit and real perceptions, Bimonthly Keihan-e-Andishe, No. 27, pp. 72-89 [In Persian].
15. Habibi, Reza (2013), an Introduction to Philosophy of Science, Third Edition, Qom, Imam Khomeini Education and Research Institute Publications [In Persian].
16. Hafeznia, Mohammad Reza & Kaviani Rad, Murad (2014), Philosophy of political geography, Tehran, research Institute of Strategic Studies Publications [In Persian].

17. Hafeznia, Mohammad Reza & others (2010), Politics and space, Mashhad, Papoli Publications [In Persian].
18. Hafeznia, Mohammad Reza (2005), Persian Gulf and strategic role of strait of Hormuz, Fourth Edition, Tehran, Samt Publications [In Persian].
19. Hafeznia, Mohammad Reza (2006). Principles and Concepts of Geopolitics, Mashhad: Papoli Publications [In Persian].
20. Hafeznia, Mohammad Reza (2014), explanation of the philosophy of geography, Tarbiat Modares University, the journal of spatial planning, issue 18, No. 2, pp 27-56 [In Persian].
21. Hamdollahi Oskoe, Ahmad (2012), the position of logic Aristotle divisions of Sciences, journal of philosophical of university of Tabriz, Year 6, issue No. 10, pp. 63-96 [In Persian].
22. Hartshorne, Richard (1996), Summary nature of Geography, [In Persian], translated by Mohammad Hassan Ganji, Geographical Research Quarterly, No. 41, pp 3-25 [In Persian].
23. Hassani, Hamid Reza (2003), the subject of science, intensifying research quarterly, No. 4 and 5, pp. 57-72 [In Persian].
24. Hassanzadeh, Saleh (2004), the subject of science and differentiation criteria of science, Ayeneh Marefat Quarterly, No. 3, pp 113-136 [In Persian].
25. Jahangiri, Mohsen (1988), Francis Bacon: Classification of Science, journal of the faculty of Literature and Humanities University of Tehran, No. 105, 106, 107 and 108, pp 33-51 [In Persian].
26. Jensen, Arild Holt (1997), Geography: history and concepts, schools, philosophy and methodology, translation of Jalal Tabriz, Tehran, publishing sayr _ o_ siahat [In Persian].
27. Kakaie, Qassem (2005), the accident essential as the criteria of unity and differentiation of Sciences, Quarterly of the faculty of Human Sciences, University of Semnan, No. 10, pp. 71-96 [In Persian].
28. Khandan, Ali Asgar (2014), practical logic, Tenth Edition, Tehran, Samt publications [In Persian].
29. Laydman, James (2014), Philosophy of Science, translated by Hossein Karami, Third Edition, Tehran, Hekmat Publications [In Persian].
30. Lios Wyeth, Gordon R (1987), geography and evolution of geographical thought, translated by Siavash Shayan, magazine of teaching geography Roshd, No. 10, pp 31-34 [In Persian].
31. Maftuni, Nadia (2008), concept the subject of science and its function under Avicenna and Ibn Rushd, Biannual journal of Avicenna Philosophy (Meshkaat Al-Noor), No. 40, pp 5-28 [In Persian].
32. Mahdavi, Masoud (1997), Overview of the History of Science Geography from the sixth to the twelfth century (the time of the Middle Ages), Journal of the faculty of Literature and Humanities University of Tehran, No. 141, pp 62-91 [In Persian].

33. Mesbah Yazdi, Mohammad Taghi (2000), society and history from the perspective of the Quran, Tehran, international publishing company [In Persian].
34. Mesbah Yazdi, Mohammad Taghi (2012), The philosophy of morality, Sixth Edition, Tehran, international publishing company [In Persian].
35. Mesbah Yazdi, Mohammad Taghi (2013), teaching philosophy, Volume I, Fourteenth Edition, Tehran, international publishing company [In Persian].
36. Mobalegh, Mohammad Esmail (1960), classification of philosophical sciences, monthly Ariana, Affiliated with the Association history of Afghanistan, Joday, No. 216, pp. 9-13 [In Persian].
37. Mohagheg, Mehdi (1991), Classification of sciences of viewpoint the Islamic tinkers, politic Quarterly, No. 1, pp. 28-37 [In Persian].
38. Moin, Mohammad, Persian dictionary [In Persian].
39. Mostafavi Fard, Hamed (2014), the classification of sciences, what, why and how, Quarterly Rahyaft, No. 56, pp. 89-114 [In Persian].
40. Mostafavi Fard, Hamed (2016), the evolution of differentiation patterns of Science in thought Muslim scholars, journal of philosophical investigation of university of Tabriz, Year 10, No. 18, pp. 125-152 [In Persian].
41. Mostaghimi, Mahdiah Sadat (2008), a comparative study of the theory of Avicenna's in the field of classification sciences, the journal of philosophical-theological research, University of Qom, Year 10, No. I, pp 175-198 [In Persian].
42. Motahari, Mortaza (2014), Collected Works (6); the second volume of the section philosophy, Principles of Philosophy and the Method of Realism, Seventeenth Edition, Tehran, Sadra Publications [In Persian].
43. Nabavi, Lotfol Allah (2010), the elements of logic and methodology, Second Edition, Tehran, Tarbiat Modarres University Press [In Persian].
44. Oliaey, Mansoureh (2010), Social reality and credits from the viewpoint of Allameh Tabatabaei and John Searle, Tehran, Publishing Organization of institute for Islamic culture and thought [In Persian].
45. Pishgahifard, Zahra & others (2005), philosophy of geographic place (Initial Quality in Geography), Quarterly philosophical thoughts, second year, No. 4, pp 179-204 [In Persian].
46. Pourahmad, Ahmad (2007), the realm and philosophy of geography, Second Edition, University of Tehran press [In Persian].
47. Rezai, Mohammad Javad (2004), review, analysis and criticism of Avicenna's about classification of sciences, journal of Islamic Studies Association, No. I, pp. 141-164 [In Persian].
48. Saei, Ali (2013), Social science research method through critical reason approach, Fourth Edition, Tehran, SAMT Publications [In Persian].
49. Safdari Niak, Morteza (2006), the criteria for the distinction Sciences demonstrational, Marifat-i-Falsafi Quarterly, Year 3, No. 4, pp. 45 [In Persian].
50. Saghafi, Mohammad (2002), classification of sciences, Lessons in Maktab-

Eslam, Vol 42, No. 3, pp. 31-38 [in Persian]

51.Sajadi, Jafar (1959), dictionary and philosophical terms, the efforts of Qahhari Hesamoddin, Tehran, Mostafavi publications [In Persian].

52.Saliba, Jamil (1987), philosophical dictionary, translated by Manuchehr Sanei Darreh Bidi, Tehran, Hekmat Publications [In Persian].

53.Saliba, Jamil (1991), glossary of Philosophy and Social Sciences, translated by Kazem Barg Nissi and Sadegh sajadi, Tehran, Enteshar company publications [In Persian].

54.Shakuie, Hossein (1967), Geography and geographical concepts, Journal of the Faculty of Literature and Human Sciences, Tabriz, No. 84, pp 498-509 [In Persian].

55.Shakuie, Hussein (2003), new trends in philosophy of geography, (Volume I), Sixth Edition, Tehran, geographical and cartographic geographical Institute Gitashenasi publications [In Persian].

56.Soroush, Abd Alkarim (1995), lessons in philosophy of social science (interpretation methods in the social sciences), Tehran, Ney publications [In Persian].

57.Soroush, Abd Alkarim (2014 A), Tafarrj-e-Sune, ninth edition, Tehran, Serat publications [In Persian].

58.Soroush, Abd Alkarim (2014 b), What is science? What is philosophy? Eighteenth edition, Tehran, Serat publications [In Persian].

59.Vasegh, Mahmoud & others (2015), The political geography as an empirical science, human geography research Quarterly, Vol 48, No. 2, pp. 389-405 [In Persian].

60.Youssefian, Javad (1989), Introduction to Sociology elders: Auguste Comte, magazine of teaching Social Studies Roshd, No. 2, pp. 4-8 [In Persian].